

## تحلیل گفتمان قدرت، جایگاه سوژه و هویت در رمان حصار و سگ‌های پدرم

هیوا حسن‌پور (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>؛ تورج خسروی شعبانی<sup>۲</sup>

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۲۰ خرداد ۱۴۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۲۶ دی ۱۴۰۱؛ صص. ۸۱-۱۰۳

DOI: <https://doi.org/10.34785/J09.2022.006>

## چکیده

تحلیل گفتمان ادبی، به تحلیل داده‌های زبانی و فرازبانی متن ادبی برای رسیدن به مفاهیم و تعبیر متفاوت از آن گفته می‌شود. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی به بررسی و تحلیل رمان حصار و سگ‌های پدرم از منظر تحلیل گفتمان حاکم بر آن پرداخته است. ضرورت انجام این پژوهش در آن است که نشان می‌دهد متن ادبی تنها داده‌های زبانی و زیبایی‌شناسانه نیست و می‌توان از رهگذر داده‌های زبانی و فرازبانی، تعبیر و برداشت‌های متفاوتی از آن به دست داد. این داستان را از لحاظ گفتمان می‌توان در سه بخش دسته‌بندی کرد: گفتمان غالب، گفتمان تازه و نافرجامی گفتمان تازه. گفتمان قدرت با تک‌صدا کردن زبان و جامعه و سرکوب گفتگو و دیگر ارتباطات، در جهت گسترش قدرت و تثبیت هرچه بیشتر آن گام می‌نهد که خود در ساخت جامعه و سوژه‌های همگون تأثیر فراوانی دارد. در نهایت، از آن‌جا که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به تمامی خود را تثبیت کند، در تقابل با گفتمان غالب، گفتمانی تازه سر برمی‌آورد که شخصیت اول داستان آن را نمایندگی می‌کند. با تولید گفتمان تازه که یکی از ملزومات آن هویت تازه است، سوژه، هویت تازه‌ای پیدا می‌کند و به تدریج گفتمان پیشین به حاشیه می‌رود؛ اما در نهایت گفتمان تازه راه به جایی نمی‌برد.

**واژگان کلیدی:** حصار و سگ‌های پدرم؛ گفتمان غالب؛ گفتمان تازه؛ قدرت؛ سلطه؛ سوژه؛ هویت.

## کورتیه

شیکاری گوتاری نهدی، واته شیکاری دهیتا زمانی و سه‌روزمانییه کانی دهقی نهدی به‌مه‌به‌ستی ده‌ستخستنی چه‌مک و لیکدانه‌وه جیاوازه‌کانی نه‌وه ده‌قه. نه‌م توژیینه‌وه‌یه به‌شیوه‌ی وه‌سفی - شیکارانه ده‌په‌رژیتته سه‌ر تاوتونکردن و شیکاری پڑمانی حه‌سار و سه‌گه‌کانی باوکم، له پوانگه‌ی شیکاری گوتاری زال له‌وه ده‌قه‌دا. گرنگیی نه‌م توژیینه‌وه‌یه له‌وه‌دایه که هم پیشان ده‌دات ده‌قی نهدی ته‌نیا دهیتا زمانی و جوانیناسانه‌کان نییه و هم ده‌کری له ریگه‌ی دهیتا زمانی و سه‌روزمانییه‌کانه‌وه لیکدانه‌وه و پروونکردنه‌وهی جیاوازه‌ده‌سته‌به‌ر بکریته. له باری گوتاروه ده‌کری نه‌م چیرۆکه به سه‌ر سچ به‌شدا دابه‌ش بکریته: گوتاری زال، گوتاری نوی، سه‌رنه‌که‌وتنی گوتاری نوی. گوتاری ده‌سته‌لات به تاکده‌نگکردنی زمان و کۆمه‌لگا و سه‌رکوتی وتووژ و پیوه‌ندییه کانی تر، له ناراسته‌ی په‌ره‌سندنی ده‌سته‌لات و سه‌قامگیری پڑله‌پڑ زیاتری، هه‌نگاو ده‌نیت که‌نه‌م بابه‌ته بوخوی له هه‌لسازانی کۆمه‌لگا و سوژه‌گه‌لی هاوچه‌شن کارتیکه‌ری به‌کجار زوری هه‌یه. له ناکامدا، له‌به‌ر نه‌وهی هیچ گوتارنیک ناتوانیت به‌ته‌واوی خوی جیگیر بکات، له به‌رانبه‌ر گوتاری زالدا، گوتاری نوی سه‌ر هه‌لده‌دات و که‌سایه‌تییی به‌که‌می چیرۆکه که‌نینه‌رایه‌تییی ده‌کات، له‌گه‌ل به‌ره‌مه‌هاتنی گوتاری نوی، که‌یه‌کی له پیوستییه‌کانی، شوناسی نوییه، سوژه شوناسیکی نوی ده‌ست ده‌خات و به‌ره‌به‌ره گوتاری پی‌شوو ده‌که‌ویته په‌راویزه‌وه؛ به‌لام له ناکامدا گوتاری نوی جیگیر ناییت و لاواز ده‌یته.

**وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی:** حه‌سار و سه‌گه‌کانی باوکم؛ گوتاری زال؛ گوتاری نوی؛ زالیتی؛ ده‌سه‌لات؛ سوژه؛ شوناس.

## ۱- مقدمه و بیان مسأله

تحلیل گفتمان نظریه‌ای بینارشته‌ای و یکی از روش‌های تحقیق کیفی است که کارکردهای ویژه خود را داراست؛ همچنین از لحاظ نظری، روش و کارکرد، به شیوه‌های متنوعی بدان پرداخته‌اند و به عقیده برخی از نظریه‌پردازان، یکی از مفاهیم مبهم است که نمی‌توان برای آن معنای واحدی در نظر گرفت. از دلایل به‌کارگیری تحلیل گفتمان و گسترش آن، می‌توان به عمق و غنایی که به متن و پژوهش می‌بخشد، اشاره کرد و همچنین نکته‌ها و ناگفته‌های حاصل از متن را با تبیین و

تفسیر معانی و پیوندهای درون‌متنی عیان می‌سازد. عرصه گفتمان از زبان گسترده‌تر است و موارد غیرزبانی را نیز دربرمی‌گیرد؛ به همین دلیل نمی‌توان آن را به زبان تقلیل داد. در این پژوهش، روابط بین زبان، قدرت، هژمونی و ایدئولوژی در چارچوبی تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد و صورت‌بندی‌های ویژه هر کدام در سطوح متفاوت عمل اجتماعی، عمل گفتمانی و متن تفسیر می‌شوند. همه این موارد در متن تجلی پیدا کرده و بازنمایی شده‌اند و لازم است با توجه به ارتباط میان عناصر متن و معانی برآمده که به شیوه‌ای نسبی تثبیت شده‌اند، هر کدام به سبک و سیاق خود تفسیر و تعبیر شوند.

با توجه به این که هر نوشته و گفته‌ای از مجموعه واژه‌ها، نشانه‌ها و کنش‌هایی شکل گرفته است که در انتقال معنا، فهم امر اجتماعی و موضع‌گیری‌ها مؤثر است و دامنه این موارد در هر متنی بسیار گسترده و متنوع است، این پژوهش در نظر دارد به شیوه توصیفی-تحلیلی، گفتمان به کار گرفته شده در متن مورد نظر را با توجه به نظریه‌های گفتمان مورد بررسی قرار دهد و لایه‌های آشکار و پنهان در جمله‌ها، واژه‌ها، نشانه‌ها، اعمال، رفتار و دیگر کنش‌های موجود در داستان را تحلیل و تفسیر کند؛ یعنی جریان شکل‌گیری و تبلور معنا در واحدهای زبان را با توجه به عوامل تشکیل‌دهنده متن و همچنین عوامل فرامتنی که در پس پشت متن جای دارند، بررسی کرده و کارکرد آن را مورد پژوهش قرار دهد. این شیوه از تحلیل کمک می‌کند تا عناصر متکثری که در متن با هدف مشخصی بیان شده و در قالب بافت منسجم و هدفداری بنا دارد معنای خاص خود را تولید کند، مورد شناسایی قرار گیرند و جدای از آن، ناگفته‌های دیگری را که می‌توان با این روش بدان دست یافت، آشکار کرد.

تنازعاتی که در متن داستان شکل می‌گیرد و موضع‌ها و رویکردها را مشخص می‌کند و در نتیجه کنش‌هایی را به دنبال دارد، هر کدام در شکل‌گیری گفتمانی در برابر گفتمان رقیب جایگاه خود را دارد و حدود و مرزها را با توجه به گفتمان‌ها و تضادهای درونی آن‌ها مشخص می‌کند. این امر به واسطه آرا و نظریه‌های فیلسوفان و تحلیل‌گران گفتمان و سایر افراد و متونی که به تحلیل متن پرداخته‌اند، صورت می‌پذیرد. دست گذاشتن بر این موارد در متن، نیازمند آشنایی با نظریه‌های گفتمان و دقت و تأمل متناسب با بخش‌های گوناگون متن است. منابع مورد استفاده این پژوهش، با توجه به میزان کاربرد و ارتباط آن‌ها با پژوهش انواع مختلفی را در بر می‌گیرد که هر کدام گوشه‌ای از پهنه وسیع تحلیل گفتمان را پر کرده‌اند. به این دلیل که منابعی که تاکنون در این حوزه نوشته شده‌اند، به نحوی مکمل یکدیگرند و در راستای هم قرار می‌گیرند، در این پژوهش، بیشتر این منابع در واکاوی متن بکار گرفته شده‌اند و از دانشی که آن‌ها تولید کرده‌اند، بهره گرفته شده است.

#### ۱-۱- پیشینه پژوهش

آن دسته از مقاله‌هایی که رمان حصار و سگ‌های پدرم را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند، بیشتر از نگاهی روانکاوانه و جنبه‌های دیگر بدان نگریسته‌اند. سجادی در مقاله‌اش با عنوان «سوژه‌ی کوردی و چه‌شنه‌کانی باوک له‌ه‌سار و سه‌گه‌کانی باوک‌م‌دا» (۱۳۸۰) رمان را از دیدگاه نظریه دریافت، مورد تحلیل و بررسی قرار داده و از نظریه‌های آلتوسر، فروید و لاکان، که مفاهیم خاص خود را دارند، نیز بهره برده است. وی در این مقاله، هفت گونه پدر را، با توجه به رمان و بستر اجتماعی و سیاسی، مورد شناسایی قرار داده است. صنعتی، در نوشته خود با عنوان «ادیپ ما و ادیپ آن‌ها؛ روایتی از خودکامگی و پدرکشی در فرهنگ مرگ» (۱۳۹۰) رمان حصار و سه‌گه‌کانی باوک‌م را از دیدی روانکاوانه مورد بررسی قرار داده است. او بیشتر به تحلیل مفاهیمی روانکاوانه چون عقده ادیپ، پدرکشی، مرگ، میل جنسی و ناخودآگاه

پرداخته و آن را در رابطه با روایت‌های پدرکشی در شاهنامه و یونان باستان مورد بررسی قرار داده است. معتمدنیا، در مقاله‌اش با عنوان «در جستجوی آزادی یا گریز از آن: تحلیلی روانکاوانه از رمان *حصار و سگ‌های پدرم*» (۱۴۰۰)، با استفاده از مفاهیم روانکاوانه فروم مانند شخصیت سادیستی، مازوخیستی، هم‌رنگی ماشینی و واکنش تخریبی با رویکردی روانکاوانه، جزئیات متن را بررسی کرده است. رحیمیان در نوشته‌اش با عنوان «کیش‌های مه‌عریفه و تراژیدیای ناناماده‌گی له پدرومانی *حصار و سگ‌های کانی باوکم*» (۱۳۸۳)، ناتوانی و ناکامی‌های سوژه در ارتباط با ساختارها را بازنمایی کرده و نقش پدر در اسارت سوژه و ناآمادگی‌های سوژه را بررسی کرده است؛ همچنین در مقاله «بررسی و تحلیل اندیشه‌های شیرزاد حسن (بر اساس منتخب آثار داستانی وی)» (۱۳۹۶) نوشته پشابادی و همکاران، زندگی، دیدگاه‌ها و افکار نویسنده با توجه به مجموعه آثار و نوشته‌هایش، بررسی شده‌اند. مقاله «تیدیوم له وهرگیراندا: هه‌لسه‌نگاندنی به‌راورد کارانه‌ی سی وهرگیرانی فارسی *حصار و سگ‌های کانی باوکم*» (۱۳۹۷)، نوشته منبری و حیدری، اهمیت اصطلاحات در متون ادبی و شیوه ترجمه این اصطلاحات را در سه ترجمه فارسی این رمان، به شیوه‌ای تطبیقی، بررسی کرده است. رضا خندان مهابادی نیز در نوشته کوتاهی با عنوان «سلطه در سایه *حصار*»، با طرح شیوه داستان‌نویسی مدرن و عناصر برجسته در آن، رمان را بررسی و همچنین به روایت داستان، شخصیت‌پردازی، عقده ادیپ، خود و نمادها و تعبیر به کار رفته اشاره کرده است.

## ۲- چهارچوب نظری پژوهش

گفتمان، ریشه در زبان‌شناسی دارد و تعاریف گوناگونی را دربرمی‌گیرد که هر کدام به نحوی در شناخت و فهم آن حائز اهمیت است. یکی از دلایل تنوع تعاریف گفتمان، می‌تواند گستردگی و دامنه وسیع این مفهوم باشد که حوزه‌های متفاوتی را در خود جای داده است (ر.ک. فرکلاف، ۱۳۷۹: ۷). فرکلاف به تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته است و آن را چهارچوبی تحلیلی برای مطالعه روابط بین زبان، قدرت و ایدئولوژی در نظر می‌گیرد. به تعبیر او، گفتمان، مجموعه به‌هم‌تافته‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸). او قصد دارد خوانندگان متن را با دریافت دیگری از واقعیت روبه‌رو کند. وی در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین به تحلیل متون متفاوت پرداخته است. «موضع اصلی مورد علاقه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف پژوهشی درباره تغییر است. کاربرد انضمامی زبان، همواره متکی بر ساختارهای گفتمانی پیشین‌اند، ساختارهایی که کاربران زبانی بر اساس معانی از پیش تثبیت شده ساخته‌اند. فرکلاف با استفاده از مفهوم میان‌متنیت-یعنی نحوه اقتباس یک گفتمان از مؤلفه‌ها و گفتمان‌های سایر متون- توجه‌اش را بر این امر متمرکز می‌کند.» (یورگنسن و فیلیس، ۱۳۸۹: ۲۷).

فوکو در باب گفتمان، نظرات خاصی دارد و در تقابل با نظریات مارکسیستی و تعاریف و مفاهیمی که رایج شده‌اند، آرای دیگری در این حوزه وارد می‌کند (ر.ک. حاجلی، ۱۳۹۴: ۶۴). او مفاهیم و اصطلاحات زیادی که پیشتر بدیهی انگاشته شده‌اند، بازتعریف کرده و بسیاری از آن‌ها را به چالش کشیده است. این مقوله سبب شده است نگاه او در این حوزه، نوآوری‌هایی در مفاهیم و دانشی که از آن برآمده است، در پی داشته باشد. «عمومی‌ترین مفهومی که از نظر فوکو، قدرت به‌واسطه آن مولد می‌شود، دانش است. دانش و به‌ویژه دانش علوم اجتماعی، به‌شدت در تولید بدن‌ها و ذهن‌های مطیع دخالت دارد.» (گفتمان) اصطلاحی است که فوکو برای توصیف این نظام دانش شبه‌علمی به کار می‌برد. دانش به‌مثابه گفتمان، دانش جهان «واقعی»، که قبل از این دانش وجود دارد، نیست. اگرچه

گفتمان‌ها خود را ارائه‌دهندهٔ واقعیت عینی نشان می‌دهند اما آن‌ها در حقیقت موضوعات دانشی را که «نمایش» می‌دهند «واقعی» می‌سازند.» (کرمانی و دلاوری، ۱۳۹۵: ۱۳۰-۱۲۹). از این رو، تعاریف و توصیف‌های فوکو، به صورتی خودویژه آنچه را در این باب عرضه می‌کند، جدا از آنکه کارکرد خود را داراست، زمینه‌ساز نگاه و خوانش‌های دیگری از گفتمان به صورت کلی و جزئی به شمار می‌رود. «فوکو گفتمان را برای اشاره به روال‌های منظم و قانون‌مندی به کار می‌برد که تبیین‌کنندهٔ شماری از گزاره‌ها هستند. یعنی قانون‌ها و ساختارهای نانوشت‌های که کلام‌ها و گزاره‌های خاصی پدید می‌آورند.» (صالحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱۹). فوکو می‌گوید «حقیقت، محصول گفتمان است. نظام‌های مختلف معرفت را تعیین می‌کنند که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است، لذا جست‌وجوی حقیقت ناب بیرون از گفتمان‌ها بیهوده است» (فتاحی، ۱۳۸۷: ۲۶). او همهٔ کتاب‌هایش را جعبه ابزارهای کوچکی برای دور زدن، بی‌اعتبار کردن و درهم کوبیدن قدرت می‌انگارد. برای این منظور، دست به ابداع معانی و جایگزین مفاهیمی همچون ایدئولوژی می‌زند و قواعد بازی را خودش انتخاب می‌کند. «فوکو به دلیل پراکندگی قدرت در سرتاسر جامعه، مفهوم ایدئولوژی را مفهومی نارسا می‌داند و به جای آن مفهوم «گفتمان» را پیشنهاد می‌کند. در اندیشهٔ فوکو، گفتمان، مفهومی است که به‌واسطهٔ قدرت شکل می‌گیرد و قدرت از طریق آن اعمال می‌شود. بر همین اساس، فوکو بین عرصه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی تمایز قائل می‌شود و بر رابطهٔ دیالکتیکی میان آن‌ها تأکید می‌کند» (کرمانی و دلاوری، ۱۳۹۵: ۱۴۰).

همان‌طور که نظریه‌پردازان دیگر در روند پیشبرد دیدگاه‌های خود در این حوزه بسیار به فوکو ارجاع داده‌اند و مفاهیم و تعاریفی که او ارائه داده در این زمینه بسیار راهگشاست، می‌توان او را نقطهٔ عطفی در عرصهٔ گفتمان به حساب آورد. «گفتمان قلمرو اصلی شکل‌گیری خود عینیت است... منظورم از گفتمان چیزی نیست که اساساً محدود به عرصه‌های گفتار و نوشتار باشد بلکه گفتمان مجموعه‌ای از عناصر است که در آن روابط و مناسبات، نقشی برساننده ایفا می‌کنند. مقصود این است که عناصر مقدم بر مجموعهٔ روابط و مناسبات وجود ندارد، بلکه به میانجی آن ساخته می‌شوند.» (لاکلائو، ۱۴۰۰: ۹۲).

ماریان یورگنسن و لوئیز فیلیس، گفتمان را در سه مبحث مورد بررسی قرار داده‌اند: ۱) نظریهٔ گفتمان ارنستو لاکلائو و شانتال موف. ۲) تحلیل گفتمان انتقادی. ۳) روان‌شناسی گفتمانی. از دیدگاه آنان «تحلیل گفتمان نه یک رویکرد واحد، بلکه مجموعه‌ای از رویکردهای میان‌رشته‌ای است که می‌توان از آن‌ها در انواع گوناگون مطالعه‌ها و برای کندوکاو در قلمروهای مختلف اجتماعی استفاده کرد. در ضمن هیچ اجماع روشنی دربارهٔ چیستی گفتمان‌ها و نحوهٔ عملکرد و نحوهٔ تحلیل آن‌ها وجود ندارد.» (همان: ۱۷). آن‌ها کارکرد گفتمان را همراه با نمونه‌ها و مثال‌های گوناگونی با استفاده از نظریه‌هایی که در این باب مطرح شده‌اند، مورد پژوهش قرار داده‌اند.

به نظر دیوید هوارث، «نظریهٔ گفتمان به بررسی نقش اعمال و عقاید اجتماعی معنادار در زندگی سیاسی می‌پردازد. این نظریه، روشی را که نظام‌های معنایی (گفتمان‌ها) طرز آگاهی یافتن مردم از نقش‌هایشان در جامعه را شکل می‌دهند، بررسی می‌کند و به تجزیه و تحلیل شیوهٔ تأثیرگذاری این نظام‌های معنایی یا گفتمان‌ها بر فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد. گفتمان‌ها را نباید ایدئولوژی، به مفهوم سنتی و محدود آن (یعنی مجموعه عقایدی که به وسیلهٔ آن عاملان اجتماعی، اعمال اجتماعی سازمان یافته‌شان را توجیه و تشریح می‌کنند) پنداشت. مفهوم گفتمان در برگیرندهٔ همهٔ انواع اعمال سیاسی و اجتماعی است؛ از جمله نهادها و سازمان‌ها.» (هوارث: ۱۳۷۷: ۱۵۶).

پالتریج نیز می‌گوید: «تحلیل گفتمان بر دانش زبانی فراتر از واژه، بند، عبارت و جمله تأکید دارد که برای ایجاد یک ارتباط موفق ضروری می‌نماید. این رویکرد، به بررسی الگوهای زبانی درون متن و ارتباط میان زبان و بافت‌های اجتماعی و فرهنگی متن می‌پردازد. تحلیل گفتمان به شیوه‌هایی از کارکرد زبان توجه دارد که جهان‌بینی و تعبیر متفاوتی را آشکار می‌سازد. همچنین بررسی می‌کند چگونه کارکرد زبان از نحوه ارتباط مشارکین گفتگو با یکدیگر تأثیر می‌پذیرد و از سوی دیگر، بر تأثیر کارکرد زبان بر هویت‌های اجتماعی و روابط نیز توجه دارد. تحلیل گفتمان بررسی می‌نماید که جهان‌بینی و هویت‌های مختلف چگونه به واسطه کارکرد گفتمان شکل می‌گیرند. این رویکرد هم متون گفتاری و هم متون نوشتاری را مورد مطالعه قرار می‌دهد.» (پالتریج، ۱۳۹۹: ۱۵-۱۴).

آسابرگر با گره زدن گفتمان به فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگی روزمره سعی دارد عرصه‌های دیگری را که از لحاظ گفتمانی بررسی نشده‌اند، تحلیل کند. همچنین او با معرفی تحلیل انتقادی-چندوجهی گفتمان، پا را فراتر می‌گذارد و جنبه نوینی از تحلیل گفتمان را معرفی می‌کند. از دیدگاه او «تحلیل گفتمان به این موضوع می‌پردازد که ما گویشوران چگونه از زبان استفاده می‌کنیم و این که زبان چگونه هویت، روابط اجتماعی و جهان اجتماعی و سیاسی ما را شکل می‌دهد.» (آسابرگر، ۱۳۹۸: ۲۰). در کتاب *تحلیل گفتمان سیاسی* به ده مرجع برجسته در این حوزه پرداخته شده است. در این کتاب آمده است که «تحلیل گفتمان سیاسی، همانند تحلیل گفتمان (انتقادی) در یک دید کلان، کاری بیش از بازتاب و بازنمایی محض رویدادهایی انجام می‌دهد که در جهان واقع رخ می‌دهند. این تحلیل رویدادها را بازخوانی و تفسیر و درک و تبیین برآمده و استنتاج‌شده را فرمول‌بندی، صورت‌بندی و مفصل‌بندی می‌کند» (لاکلائو و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۹). در این کتاب، مفهوم سیاسی، تعبیر خاص خود را دارد و حوزه وسیعی دربر می‌گیرد و با تحلیل انتقادی گفتمان همراه و هم‌جهت است (همان: ۴۰). سارا میلز در تحلیل گفتمان بیشتر به آرا و نظریات میشل فوکو توجه داشته است (رک میلز، ۱۳۹۳: ۱۷). البته دیدگاهی انتقادی نیز به برخی از تعبیرات مورد استفاده فوکو در این حوزه دارد. استفنی تیلور، تقسیم‌بندی دیگری به دست می‌دهد: «تحلیل گفتمان را می‌توان در نگاهی کلی به دو گروه تقسیم کرد: تحلیل گفتمان متأثر از میشل فوکو و تحلیل گفتمان متأثر از سنت زبان‌شناسی در اروپا و کشورهای انگلیسی زبان، به ویژه استرالیا، انگلستان و آمریکا. رویکرد فوکویی، بیشتر به مفاهیم کلان مانند پراکتیس‌ها، قدرت، گفتمان‌ها و دانش می‌پردازد در حالی که گفتمان مبتنی بر زبان‌شناسی، بیشتر بر سطوح خرد متن تمرکز می‌کند و شاید از متن به سوی بافت کلان‌تر نیز حرکت کند» (تیلور، ۱۳۹۷: ۱۳). در تعریف و تفهیم تحلیل گفتمان، نقش زبان و کارکرد آن مورد توجه واقع و از جنبه‌های متفاوت بدان پرداخته شده است. «فرآیند تحلیل داده‌های گفتمان، فرآیند خطی نیست؛ بلکه فرآیندی اکتشافی و تکراری است. کار تحلیل‌گر مستقیماً «ترجمه» و «رمزگشایی» داده‌ها، به طوری که هر موردی جداگانه در یک زمان بررسی شود، نیست؛ بلکه مراحل تحلیل، شامل خواندن و بازخوانی کل مجموعه داده‌ها، مقایسه، شناسایی و علامت‌گذاری نکات مورد علاقه و پرداختن مجدد به آن‌ها در زمان و فرصت دیگری است» (همان: ۱۱۹). هر یک از این تحلیل گفتمان‌ها از رویکردها و زاویه‌ای متفاوت به متون می‌نگرند و موضع خاص خود را اتخاذ کرده‌اند. در این پژوهش سعی بر آن بوده است که از همه تحلیل گفتمان‌های موجود، از لحاظ رویکرد و کارکرد، در تحلیل و بررسی متن استفاده شود و با تلفیقی از این روش‌ها، دامنه تحلیل را هر چه بیشتر جامع و مانع گسترانید. به این معنی که گفتمان‌های حاکم بر متون را به درستی تشخیص داد و به تحلیل و واکاوی آن‌ها پرداخت و همچنین روند بروز و شکل‌گیری گفتمان‌ها و تولید آن‌ها را بررسی نمود و عواملی را که زمینه‌ساز ظهور و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک بوده‌اند، تجزیه و تحلیل کرد.

## ۳- معرفی داستان رمان حصار و سگ‌های پدرم

رمان حصار و سگ‌های پدرم از آن دسته رمان‌های نمادین به شمار می‌آید که شخصیت‌های آن، نماد دسته‌ای از افراد جامعه‌اند که با کنش‌های خود، گونه‌ خاصی را بازنمایی می‌کنند. در این رمان، پسر خانواده داستان را روایت می‌کند و از آغاز تا پایان داستان حضور دارد. پدر، قدرت بلامنازع حصار است و همگان گوش به فرمان او در محدوده حصار به سر می‌برند. حیوانات در این رمان، نقش پررنگی دارند و در ارتباط تنگاتنگی با اهالی حصاراند. نویسنده با به‌کارگیری جملات بلند و پی‌درپی و بدون مکث، داستان را از بخشی به بخشی دیگر روایت می‌کند و این شتاب رو به جلو یکی از ویژگی‌های سبکی متن است. شخصیت‌های این رمان اندک‌اند و در حیطه جامعه کوچک حصار به سر می‌برند. آن‌ها نماد شخصیت‌های درون جامعه‌اند که در ادامه داستان با کنش‌های خود روایت را پیش می‌برند. پایان داستان در ابتدای داستان آورده شده و نویسنده با شکست زمانی، از روال خطی زمان پا فراتر نهاده و وجهی دیگر را بدان بخشیده است. زمان و مکان در این رمان به فضای حصار، که توسط پدر اداره و کنترل می‌شود، محصور می‌شود. به جزئیات زمانی کمتر توجه شده و بیشتر به شب و روز یا گذشته و حال اشاره شده است. رمان حصار و سگ‌های پدرم را از لحاظ گفتمانی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: گفتمان غالب، طرح گفتمان تازه و نافرجامی گفتمان تازه. گفتمان غالب شامل گفتمان واحد درون حصار است که پدر خانواده توانسته است آن را گسترش دهد و نمایندگی کند. او با قوانین و قواعد خودمحموری که طرح‌ریزی کرده است، خود را در رأس همه امور قرار داده و جنبه‌ها و ابعاد زیادی از دیکتاتوری و ستم همه‌جانبه را در کلیت حصار پیاده کرده است. گفتمان جدید، در تقابل با ستمی که یکایک افراد حاضر در این حصار با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، سر برمی‌آورد و آنان را سوق می‌دهد تا برای مقابله با گفتمان غالب دست به اقداماتی بزنند. نماینده این گفتمان پسر بزرگ خانواده است و با کنش‌های مؤثر وی این گفتمان سر برمی‌آورد و تا حدودی خود را نمایان می‌کند. گفتمان جدید در نهایت پس از کشتن پدر راه به جایی نمی‌برد و همگان که پیشتر پسر را برای کشتن پدر سوق می‌دادند، به او پشت می‌کنند و پسر در این چهارچوب تنها می‌ماند و همه نابه‌سامانی‌ها و فجایع به بار آمده را به او نسبت می‌دهند.

## ۴- بحث و بررسی

## ۴-۱- دوالیسم‌ها

در این رمان دوالیسم‌هایی (دوگانه‌ها) وجود دارند که در ساخت رمان و منطق داستانی آن، کارکرد ویژه‌ای دارند. مکان در این رمان به دو بخش داخل حصار و بیرون حصار تقسیم شده است و مکانی که ساکنان حصار برای بعد از کشتن پدر و رسیدن به آزادی متصور می‌شوند، مرزبندی‌های فعلی را به هم می‌زند و بیشتر جنبه‌ای آرمانی به خود می‌گیرد. جزئیات مکانی در این رمان با توجه به این‌که محل رویدادها داخل حصار است، به چهارچوب فضای حصار برمی‌گردد و فضای داخلی آن بازنمایی شده است. این دوگانگی‌ها از لحاظ قدرت و سطح دسترسی به امکانات نیز در میان افراد ساکن در حصار برجسته است؛ پدر در یک طرف در مقابل همه اعضای دیگر، که پسر بزرگ خانواده آن‌ها را نمایندگی می‌کند، قرار دارد و از هر امکانی در چهارچوب حصار برخوردار است و تنها

مرجع تصمیم گیرنده در هر امری است که به افراد و پدیده‌های داخل حصار مرتبط می‌شود؛ این عدم تعادل و موازنه نابرابر، خود در روند داستان و شورش ساکنان حصار نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. جدا از پدر و پسر بزرگ خانواده که نقش اصلی در داستان دارند، ساکنان دیگر حصار، اغلب در حاشیه‌اند و نقش نسبتاً کم‌رنگی دارند؛ آن‌ها بسیار وابسته‌اند و عاملیت و فاعلیت چندانی در داستان به نمایش نمی‌گذارند. پدر، تنها قدرت بلامنازع در حصار است و هر چیز دیگری به اجبار یا به خواست خود، در خدمت اوست. همچنین او در گفته‌های خود با نگاهی دوالیستی، مفاهیم را تعریف و دسته‌بندی می‌کند؛ برای نمونه، او ساکنان آن‌جا را به دو دسته تقسیم می‌کند: یا به او خدمت می‌کنند یا حرامزاده‌اند. از لحاظ زمانی نیز، در این داستان، زمان در دو بخش بسیار برجسته می‌نماید؛ قبل و بعد از مرگ پدر. یعنی کشتن پدر در این رمان به نقطه عطفی در سیر داستان تبدیل شده و بویژه بر زمان داستان تأثیر گذاشته است. بعد از مرگ پدر، این دوگانه در پسر بزرگ خانواده و دیگر ساکنان حصار همچنان تداوم می‌یابد.

#### ۴-۲- شخصیت‌ها

شخصیت‌های اصلی در این رمان نام ندارند و نقش آن‌ها در خانواده، نام آن‌ها را مشخص می‌کند. مثلاً شخصیت اصلی، با عنوان پسر بزرگ خانواده از او نام برده می‌شود و برخی از مادران و دختران خانواده که نام آن‌ها آمده است، ابتدا به نقش آن‌ها، یعنی مادر (همسر) یا خواهر اشاره می‌شود. در این نام‌گذاری‌ها نیز، این نام بر اساس نسبت آن شخص با پسر بزرگ خانواده مشخص شده است. یکی از دلایل این امر، آن است که داستان از زبان پسر بزرگ خانواده روایت می‌شود و از زاویه دید او داستان پی گرفته می‌شود؛ بنابراین او در کانون رویدادها قرار می‌گیرد. از آن‌جا که شخصیت‌ها و رویدادهای این داستان به شیوه‌ای نمادین بازنمایی شده‌اند، می‌توان یکی از دلایل این عدم نامگذاری را به این ویژگی نسبت داد که این شخصیت‌ها می‌توانند طیف گسترده‌ای از افراد را در بر بگیرند و هر نامی را می‌توان بر آن‌ها نهاد؛ به شیوه‌ای که نویسنده با نامگذاری شخصیت‌ها، از این جنبه آن را محدود نکرده است. در واقع، این شخصیت‌ها هر کدام در نقش خود، مانند جایگاهی در داستان‌اند که می‌توان افراد دیگری را جایگزین آن‌ها کرد. شخصیت اول داستان به عنوان پسر بزرگ خانواده، دو مؤلفه پسر بودن و بزرگ‌تر بودن با خود به همراه دارد. این دو ویژگی، همزمان عاملیتی نهفته در او رقم می‌زند که کنش‌هایی به دنبال دارد. او تفاوتی میان خواهران و برادران تنی و ناتنی‌اش قائل نیست و همه آن‌ها را خواهران و برادران خود می‌داند و وقتی تصمیم به کشتن پدر می‌گیرد، آزادی آن‌ها و رها شدن از این وضع اسفبار را سبب اصلی این امر می‌داند. «وای از آن همه خواهر نکبت و حسرت‌زده و اندوهگین که من داشتم، چه آن خواهرانی که از مادر خودم بودند و چه آن‌هایی که از نامادری‌هایم بودند» (حسن، ۱۳۹۳: ۱۳). این جنبه از شخصیت پسر که همه را به یک چشم می‌بیند و گرفتار در چنبره حصار می‌داند، ناشی از جایگاه او در ساختار خانواده است و در کنش‌های کل‌محورانه او در ادامه داستان نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. پدر در این رمان همچون فرمانروایی بی‌رحم، با قانون‌گذاری‌های خودمحورانه و ستمگرانه‌اش، وضعیت نابرابری را رقم زده است که کسی را یارای مخالفت و سرپیچی از این وضع فلاکت‌بار نیست. او همچنان که پدری ستمکار است و با قوانین و دستوراتش نظامی خودخواسته را در حصار پیاده کرده

است، از لحاظ بدنی و ظاهری نیز توانمند است و با هیبت و قد و قواره‌ای تنومند و صدای سهمگین‌اش توانسته است این قدرت را به هر طریقی که ممکن است، اعمال کند و همه را به زیر سلطه خود درآورد. سگ‌های او از آن دسته شخصیت‌های وفادار و پرتعدادی‌اند که هرگز به او پشت نمی‌کنند و بعد از او نیز از وظیفه خود تخطی نمی‌کنند (ر.ک. حسن، ۱۳۹۳: ۶۰). از آن‌جا که شخصیت‌ها در این رمان جنبه و صورتی نمادین به خود گرفته‌اند، آن‌ها را می‌توان در دو بخش دسته‌بندی کرد؛ پدر از یک سو نقش رهبری دیکتاتور را به نمایش می‌گذارد و دیگر افراد ساکن در حصار، مردمی سرگشته و ستم‌دیده‌اند که طرح و ایده‌ای برای آینده خود ندارند و نمی‌توانند در اداره و سازماندهی جامعه خود نقش کارآمد و توانایی ایفا کنند و در میان آن‌ها این پسر بزرگ خانواده است که عاملیت خود را در قالب کنش خود به اجرا درمی‌آورد.

#### ۴-۳- اشیاء

در این رمان از اشیاء زیادی با توجه به بافت متن و ضرورت داستان یاد شده که در بازنمایی گفتمان‌ها و رابطه میان وضعیت‌ها، رویدادها و کنش‌ها تناسب ویژه‌ای برقرار کرده است. بارها از واژه‌هایی همچون حصار، دیوار، خنجر، عصا، تازیانه، گنبد، تیغ، صندوق، قفس، شمع، حنا، آینه، پنجره و واژه‌های دیگری استفاده شده است که هر کدام از این اشیاء و مکان‌ها و همچنین کاربرد آن‌ها، معانی‌ای را بازنمایی می‌کند که با توجه به بافت و متن مورد نظر، در راستای القای وضعیتی فلاکت‌بار و نابرابر است. پدر همیشه شالی بر کمر و خنجر و عصایی در دست دارد؛ او که همچون فرمانده‌ای با زیردستان خود رفتار می‌کند، تازیانه و عصایی در دست می‌گیرد که مانند ابزاری برای کنترل و مجازات بکار می‌برد و در روند سلطه روزافزون او نقش اساسی دارد. او با این ظاهر مهیب و قانون‌پردازی‌های یک‌جانبه‌اش، تصویری منحصر به فرد از خود بر جای گذاشته و این وضعیت را چنان به تثبیت رسانده که در نبود خود نیز کنترل و تداوم آن همچنان برقرار است. تازیانه، دلالت بر دو طرف رابطه دارد یکی مجازات‌کننده و دیگری مجازات‌شونده. از آن‌جا که پدر حکم می‌دهد و مجازات می‌کند، این ابژه مجازات تنها در دست او دیده می‌شود و مجاز به استفاده از آن است. همچنین انحصار این اشیاء، در ایجاد فاصله با دیگران و ابزاری برای اعمال قدرت و گسترش آن جایگاه ویژه‌ای دارد. اشیاء و ابزاری همچون، تازیانه، خنجر، چاقو و کلید، که آن مجموعه اشیائی است که با خود، قدرت را به همراه دارد و در کنترل و مجازات دیگران بکار گرفته می‌شود، در انحصار پدر است و آنچه در اختیار دیگران است، سوزن و سنجاق، شمع، حنا، شانه، آینه، دوک، سطل و اشیاء دیگری از این دست است که به نسبت اشیائی که در اختیار پدر است، در مناسبات قدرت جایگاهی ندارند و در خدمات‌رسانی و امور روزانه کاربرد دارند. حصار و دیوارهای بلند و بی‌نفوذ آن بر زندانی بزرگ دلالت دارد که به دنیای آن‌ها بدل شده است و اقدام به فرار از آن‌جا مجازات سنگینی به دنبال دارد. از سوی دیگر، دیوارها، به نوعی مرزها را مشخص می‌کنند که کاملاً در خدمت کنترل و مشروعیت‌بخشی به قدرت حاکمه هستند. پدر، همچون زندانبانی که خود هم مؤلف قانون است و هم مجری آن، برای این مرزبندی‌ها و کنترل آن‌ها اهمیت ویژه‌ای قایل است. در این رمان انواعی از ابژه‌ها و قواعدی وجود دارند که دلالت بر این مرزبندی‌ها می‌کنند؛ دیوارها، میله‌های پنجره‌ها، تفکیک‌های جنسیتی، اتاق‌های



جدا جدا، قفل‌ها، قفس‌ها، لباس‌ها، وظیفه‌ها و پست‌های هر کدام از افراد ساکن حصار نیز از جمله این مرزبندی‌ها به حساب می‌آیند. همه این موارد که در جهت کنترل بیشتر است از جنس سلطه‌اند و دلالت بر بایدها و نبایدهایی دارند که هنجارهای ویژه حصار را بر ساخته‌اند و هر کدام حصاری داخل حصار بزرگ‌تری به شمار می‌آیند. این مرزبندی لایه‌لایه و تودرتو در نهایت به سوژه ختم می‌شود و خود سوژه نیز در بازتولید آن نقش اساسی دارد. آنچه از مفهوم مرز با هر ساخت و ظاهری القا می‌شود، کنترل و نظارت بر ساکنان داخل آن مرز و کسانی است که وارد آنجا می‌شوند. به سبب سلطه‌ای که سراسر حصار را در بر گرفته است، این مرزبندی‌ها انواع متفاوتی دارند.

#### ۴-۴- گفتمان روایی

این رمان توسط پسر بزرگ خانواده که شخصیت اصلی داستان نیز است، روایت می‌شود. همین امر او را به هسته مرکزی رویدادها بدل کرده است؛ یا خود در آن‌ها حضور دارد یا از زبان و دید او روایت می‌شوند. کنش آغازین او که همانا کشتن پدر با دستن خود است، نقطه عطف داستان و کنش هسته‌ای رمان را رقم زده و داستان را شکل داده است. در روند خطی زمان داستان، تا پیش از مرگ پدر، همه خواسته‌ها، گفته‌ها و کنش‌ها ضد او و علیه نظم ویژه‌ای است که پدید آورده است؛ اما کمی پس از کشتن او، این دیدگاه به کلی تغییر کرده و انگشت اتهام ساکنان حصار به سوی پسر بزرگ خانواده، که خواسته پیشین آن‌ها را برآورده کرده است، برمی‌گردد. او با این کار، نظم پیشین را به هم زده و سلطه پدر را با حذف فیزیکی او کنار زده است. از آنجا که قدرت حاکمه جایگزینی ندارد و همچنین ظرفیت‌هایی برای سازماندهی و ایجاد نظمی نوین در چهارچوب حصار وجود ندارد، دستیابی به قدم‌های بعدی و خواسته‌های پیشین بسیار دور می‌نماید. یعنی گفتمانی تازه، که عناصر هویت‌بخش تازه‌ای را مفصل‌بندی کند و از هژمونی خود برای عینیت بخشیدن به این گفتمان استفاده کند، پا به صحنه نمی‌گذارد. پسر به این سبب که بزرگ‌تر از برادران دیگرش است و از او انتظار بیشتری می‌رود، برای تغییر این وضعیت و رهاشدن از این بندها، بیشترین زمینه را برای اقدام در این جهت دارد «فرزند ارشد خانواده! ای داداش بی‌غیرت! کی آن دیو را می‌کشی. آن مردی که نه می‌گذارد بخوابیم و نه می‌گذارد خواب آن چیزهای خوش را ببینیم که تاکنون ندیده‌ایم!» (حسن، ۱۳۹۳: ۲۸). مادران و خواهران و برادرانش که با گفته‌ها و رفتار خود، او را برای کشتن پدر تحریک می‌کردند، نقش برجسته‌ای در این روند دارند. آن‌ها به شیوه مستقیم و غیرمستقیم او را برای اقدامی در جهت رهایی خود از بند حصار سوق می‌دادند. «خواهرانم با حقارت به من نگاه می‌کردند، درگوشی با هم پیچ‌پیچ می‌کردند. از بی‌غیرتی من حرف می‌زدند. دهانشان را به من کج می‌کردند و از رفت و آمد سر آخور، چاه و داخل طویله‌ها با من پرهیز می‌کردند. انگار که نجس بودم. نه از روی بی‌تفاوتی... بلکه به عمد لباس‌های کثیفم را که [آن] دوروبر افتاده بود، نمی‌شستند. متوجه شدم!...دیگر تمام...من از برادری‌شان کنار زده شده بودم. مادرانم نیز غذای سرد و مانده به من می‌دادند و چای تلخ برایم می‌ریختند و زیرچشمی به من اخم می‌کردند» (همان: ۲۴-۲۳). در این بخش از نوشته که پسر بزرگ خانواده، هم به عنوان راوی و هم به عنوان شخصیتی که در حال تک‌گویی است، رابطه خود با دیگر اعضای حصار و شیوه برخورد آن‌ها با خودش را بازگو و مخاطب را از حال درونی و ذهنیت خود آگاه می‌کند.

همچنین او با این شیوهٔ کانونی‌سازی و انتخاب این کانون دید، مقدمات کشتن پدر را فراهم و ضرورت انجام آن را پایه‌ریزی می‌کند و صورتی منطقی بدان می‌بخشد. یعنی با هم‌سطح کردن دیدگاه مخاطب با دیدگاه خود، روند داستان را به سوی کنش خود، به صورتی منطقی هدایت می‌کند. پسر، هم راوی و هم عامل کانونی‌کننده تلقی می‌شود؛ نفرت، عامل کانونی‌شده و وجه کانونی، روانشناختی است و عامل تداعی، تضاد و تباین است و ایدئولوژی کانونی‌شده، آزادی است. همچنین زن جوان پدرش به او قول‌هایی می‌دهد و انگیزهٔ زیادی برای کشتن پدر پیدا می‌کند. «به چه نگاه می‌کنی نامرد اخته! دروغگو! اگر غیرت در رگ‌هایت است، امشب او در رختخواب من است... شب نوبت من است...» (همان: ۲۹). این اعمال و کنش‌های ساکنان و سخنان پنهانی، معانی‌ای را تولید می‌کنند و واقعیت‌هایی به دنبال دارند که در بساخت گفتمان تازه و گسترش آن اهمیت ویژه‌ای دارند. یعنی پسر را برای دستیابی به هویتی تازه و کنش‌مندی او در ارتباط با آن‌چه پیش روست، سوق می‌دهند.

کانونی‌سازی در این رمان، با توجه به این‌که از آغاز تا پایان داستان در یک مکان مشخص یعنی حصار روایت می‌شود، به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش نخست، پیش از کشتن پدر و حضور او در حصار است و بخش دوم، پس از کشتن پدر. از آن‌جا که پدر سلطهٔ همه‌جانبهٔ خود را در سراسر حصار اعمال کرده و مجال هر گفتگو و ارتباطی از میان برداشته است، در هر رویارویی او با ساکنان حصار و بویژه در خطابه‌هایش به کانونی‌سازی خواسته‌ها و قواعد و هنجاری که برقرار کرده است، می‌پردازد و بیشترین نوبت سخن گفتن را دارد و کسی در مقابل او نباید پاسخ نیز بدهد. از طرف دیگر، او با به حاشیه‌بردن خواسته‌ها و نظر و نگاه دیگر، هرچه بیشتر اهداف و خواسته‌های خود را در کانون توجهات قرار می‌دهد. هنگامی که پدر در حصار حضور ندارد یا در خلوتی که ساکنان حصار فراهم می‌کنند، همهٔ گفته‌ها حول رهایی از این وضع و دستیابی به آزادی و زندگی بدون مشقت است؛ آن‌ها همچنان در پی رهایی از این وضعیت، پسر را برای کنش‌مندی در این راستا با گفته‌ها و کردار خود سوق می‌دهند. پس از کشتن پدر نیز، با توجه به این‌که گفتمان تازه نمی‌تواند خود را تثبیت کند، گفته‌هایی که از جانب ساکنان حصار، پسر بزرگ را مورد خطاب قرار می‌دهد، با کانونی‌سازی عناصر گفتمان پیشین که همچنان در حصار غالب است، عرصه را هرچه بیشتر بر پسر تنگ می‌کنند و همچنین با ترجیح وضعیت پیشین و نبود جایگزینی برای آن، کانونی‌سازی‌ها در تضاد با گفتمان تازه و تثبیت آن قرار می‌گیرد.

در آغاز داستان، پردهٔ آخر نمایش و شکست گفتمان تازه آمده است. پسر، با اقدام خود که همانا کشتن پدر بود، در پی دستیابی به زندگی و جهانی تازه و رهایی خود و دیگر افراد خانواده از بند بود؛ اما اکنون زندان تنگ‌تری را بر سر قبر پدر، در گنبدی که برای او ساخته‌اند، رقم زده است. اگر پیشتر در فضای داخل حصار و زیر آفتاب درخشان در تکاپو بود و به وقت خود غذايش را می‌خورد، حال در هوای بدبوی زیر این گنبد تاریک و هم‌سفرگی با سگ‌ها، در حال جان‌دادن است. سگ‌های دست‌آموز و باوفای پدر، پس از مرگ او نیز همچنان وفادارند و وظیفهٔ خود را فراموش نکرده‌اند. آن‌ها همچون اعضای نهادی مشخص که در راستای گفتمان غالب عمل می‌کنند، با آموزش وظیفهٔ خود و اجرایی کردن آن، در تثبیت و تداوم این گفتمان نقش ویژه‌ای ایفا و در بلندمدت نیز آن را حفظ کرده‌اند. در هنگام حیات پدر، هر گونه ترددی را کنترل کرده و تنها گوش به فرمان او بوده‌اند. او برنامه‌ای مشخص و ازپیش تعیین شده برای نحوهٔ

آموزش آن‌ها در نظر گرفته بود تا به بهترین شیوه، وظیفه خود را انجام دهند؛ یعنی کنشی خارج از آنچه آموزش دیده‌اند و وظیفه‌ای که به آن‌ها سپرده شده است، انجام نمی‌دهند. همچنین افراد ساکن حصار نیز با کنش‌های ایدئولوژیک خود در تقویت و بازنمایی سویه‌های گفتمان غالب و گسترش آن، نقش بسزایی دارند؛ برای نمونه، وقتی پدر، مخالف هر گونه لذت جنسی است و می‌گوید نیازی نیست پسران و دختران ازدواج کنند، مادران نیز در این راستا دست به ختنه دختران می‌زنند و آن را توجیه می‌کنند؛ «این تکه‌های گوشت رزق و روزی حصار را بریده بود. دیگر بعد از این می‌بینید که چگونه خیر و برکت بر سرمان می‌بارد» (همان: ۱۴). به پسر بزرگ خانواده بارها از جانب خود و دیگر ساکنان حصار القابی نسبت داده می‌شود که در شخصیت‌پردازی و شناخت او بسیار مؤثر بوده و تصویری از او برای مخاطب باز می‌نمایند که در راستای کنش او به عنوان کنش هسته‌ای داستان، قرار دارد. القابی همچون بی‌عرضه، اخته، بی‌رگ و... این واژه‌ها دلالت بر آن دارد که او در نسبت با گفتمان قدرت چه جایگاهی دارد و در چه سطحی قرار گرفته است. یعنی سوژه، ارزش و جایگاه خود را نسبت به گفتمانی که در آن قرار دارد، می‌سنجد و گفتمان غالب در تعیین جایگاه او نقش اساسی دارد. آن‌چه آن‌ها در القابی همچون بی‌عرضگی، اختگی و بی‌رگ‌بودن به پسر نسبت می‌دهند، در نظر پدر وفاداری، گوش‌به‌فرمانی و وظیفه‌شناسی قلمداد می‌شود. یعنی گفتمان در برساخت آن معانی و دلالت‌ها نقش اساسی دارد و معنای ویژه خود را تولید می‌کند. این تقابل‌های گفتمانی و تضادی که در آن‌ها پدید می‌آید، زمینه را برای رشد آن گفتمان فراهم می‌کند. او با طرد این گفتمان، یعنی برانگیخته‌شدن و آماده شدن برای مقابله با گفتمان غالب توسط کنشی که انجام می‌دهد، مرز جداکننده‌ای را میان گفتمان غالب و گفتمان تازه‌ای که در برابر آن سر برآورده است، به وجود می‌آورد. این مرزبندی در همراهی ساکنان حصار با او و تعیین مسیر و هم‌دستی با وی مشخص می‌شود. بدون این مرزبندی و جداسازی گروهی که خواست‌های دیگری در مقابل گفتمان غالب دارد، امکان تولید گفتمان تازه فراهم نمی‌شود.

ساکنان حصار، در رنجی که به سر می‌برند، همیشه این فکر را در سر دارند که خود را از وضع موجود نجات دهند و به شیوه‌ای پدر را که بانی آن بود زمین‌گیر یا از صحنه حذف کنند. «هنوز نوجوان بودیم... دعا می‌کردیم خدایا... چرا یکی از اسب‌های دیوانه‌اش با ضربه سم جمجمه‌اش را نمی‌ترکاند؟ چرا یک بار از اسب نمی‌افتد تا گردش بشکند؟» (همان: ۱۵). از طرفی دیگر، طرح و نقشه و روش کشتن پدر که زن کولی پیشتر آن را به خودش گفته بود، زمینه را برای مرگ او فراهم می‌کند و به همان طریق از میان برداشته می‌شود. «بیست سال یا بیشتر، آن زن کولی که پدرم برای هوسبازی خود روی حصیری با او خوابیده بود... به او گفته بود: «تو در آغوش یکی از زن‌هایت خواهی مرد... در آغوش آن‌که از همه عزیزتر است!» (همان: ۳۱). پدر با بازگویی آن پیش‌زنانش و تبدیل آن به تنها پاشنه آشیل خود، خودش را در وضعیتی بسیار محافظه‌کارانه قرار می‌دهد که این روش را به تنها راه از میان برداشتن او بدل کرده بود و آن را نقطه ضعفی می‌پنداشت که همگان نیز از آن باخبر بودند. «هر شب پیشبینی آن زن کولی زنگ خطر را در دلش به صدا درمی‌آورد و او را دچار وحشت می‌کرد. هم ما و هم زن‌هایش را گول می‌زد، می‌گفت: «امشب پیش تو می‌آیم، خدیجه. اها پیش بهی می‌رفت» (همان: ۳۲-۳۱). پدر در این باره به هر چیزی می‌اندیشد و تلاش می‌کند زمینه هر اقدامی را در این رابطه، پیش از شکل‌گیری آن کشف و کنترل کند. وقتی خنجر را در کمر پسر بزرگش می‌بیند به او می‌گوید: «خنجر می‌خواهی چکار؟ تو که غیر از گوسفند و بزغاله‌هایم با کسی سروکار نداری...؟» (همان: ۲۹). این ابژه قدرت که کارکرد آن را تنها در دستان خودش می‌بیند و جز خود، کسی را شایسته این مقام و منصب نمی‌بیند، بارقه‌ای از شک و گمان را در ذهن او ایجاد می‌کند اما اهمیت چندانی به آن

نمی‌دهد. پسر، روز به روز از این همه رنج و فلاکتی که مادران و خواهران و برادرانش را در اسارت بلعیده است، عذاب می‌بیند و با اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها، به تدریج اندیشه کشتن پدر را در سر می‌پروراند و با همدستی زن جوانش (رابه)، زمینه را برای این کار فراهم می‌کند. «شب‌های زیادی، در را به روی خود می‌بستم و جلوی آینه، حمله با خنجر را تمرین می‌کردم. آدمکی شبیه پدرم درست می‌کردم و زیر ضربه‌های خنجر می‌گرفتمش» (همان: ۲۸). او در جایگاه سوژه‌ای قرار می‌گیرد که به هویت خود می‌اندیشد و این هویت‌خواهی در او عاملیتی را بیدار می‌کند که کنش‌های دیگری در پی دارد. با قایل شدن تمایز میان خود و دیگران، هرچه بیشتر هویت فردی خود را بروز می‌دهد که تحول سوژه را به دنبال دارد. «می‌بایست می‌کشتمش... می‌بایست آن مرد را می‌کشتم. آن مردی که در طول عمرش مرا به سایه خودش بدل کرده بود» (همان: ۱۲). این هویت، درون‌بنیاد است و در نسبت با دیگران، از پایداری و استواری بیشتری برخوردار است در حالی که افراد دیگر در حصار هویتی بیرونی دارند و خود در شکل‌دادن به آن نقش چندانی ندارند. پدر اگرچه بسیار محافظه‌کارانه در پی کشف هر دسیسه‌ای، راه را بر سر هر اقدامی سد کرده است؛ اما با این همه نفوذناپذیری، سرانجام پسر بدان راه می‌یابد. «توطئه را پیش‌بینی می‌کرد، بوی یک فاجعه را می‌شنید، از خاموشی من... از بهت‌زدگی‌ام، خیلی خشمناک می‌شد...» (همان: ۳۱). او، غافل از اندیشه از میان برداشتنش توسط ساکنان حصار، با آن نظام ددمنشانه‌ای که بر آن‌جا حاکم کرده بود، هرگز نمی‌پنداشت که راهی برای این اقدام باقی مانده باشد. از آن‌جا که هیچ گفتمانی همیشگی نیست و گفتمان‌های دیگری در برابر آن‌ها ظهور می‌کنند و در تضاد با آن‌ها قرار می‌گیرند، گفتمان قدرت در حصار نیز از این قاعده مستثنی نیست و گفتمان تازه جای آن را تنگ می‌کند.

#### ۴-۵- گفتمان قدرت

در رمان حصار و سگ‌های پدرم، دیکتاتوری پدر، راه را بر هر گفتگویی بسته است و تنها صدای حصار، نعره‌ها و فرمان‌های بی‌چون و چرای اوست که فقط اطاعت امر و خفقان محض را می‌طلبد. طرف مقابلی در برابر او وجود ندارد و هر کسی در این حصار، مطیع و فرمانبردار است و به واسطه اوست که نفس می‌کشد و زنده است. او نگاهی ابزاری به انسان‌ها و دیگر موجودات حصار دارد و خود را در رأس هرم و مالک آن‌چه در آن‌جاست، می‌بیند. تا زمانی که این تک‌صدایی و نگاه از بالا به پایین وجود دارد، گفتگویی به میان نمی‌آید و اساساً هر نظام دیکتاتوری، خود در پی آن است تا گفتگویی شکل نگیرد و در نتیجه، ارتباطی ایجاد نشود. این ارتباط و گفتگوها، زمینه را برای سربرآوردن ایده و سخنی نو و گفتمانی تازه فراهم می‌کند و سلطه حاکم بر حصار، آن را برنمی‌تابد؛ زیرا گفتگوها، خواسته‌ها و ایده‌های دیگری را به دنبال دارد که به جایی ختم نمی‌شود و در برابر گفتمان غالب قد علم می‌کند و در نهایت آن را کنار می‌زند. او معتقد است آن‌چه خود می‌خواهد و امر می‌کند، تنها گزینه و یگانه نسخه زندگی ساکنان حصار است که جز این انتخابی دیگر ندارند و به آن‌ها زندگی می‌بخشد. از آن‌جا که زبان در خود تکثر دارد و حذف این چندگونگی کلامی از زبان میسر نمی‌شود، لذا پدر طومار آن را برچیده و با مرزهای گوناگونی که در حصار ساخته است هر گفتگویی را چه در رابطه با خود و چه در میان ساکنان حصار در نطفه خفه کرده است. او با سرکوب این گفتگوها، سعی دارد هرگونه تهدیدی که قرار است علیه خود و ساختار قدرتش سربرآورد، از میان بردارد و در صورت پدیدارشدن، خنثی و کنترل کند.

قدرت بلامنازع پدر در محدوده حصار جایگاه خود را تا حدود زیادی تثبیت کرده است و صورتی عینی به خود گرفته است. «هر کجا که بروم، روحم مثل سایه ابر بر سر حصار می‌گردد» (حسن، ۱۳۹۳: ۱۹). او توانسته است با طبیعی جلوه دادن خواست‌ها و چهارچوبی که وضع کرده است، همه را با خود همراه کند و نظم اجتماعی مورد نظرش را برسازد و در نهایت، گفتمان خود را تولید کند. وقتی یکی از مهمان‌هایش بچه شیر را برای او به عنوان هدیه می‌آورد، چنین می‌گوید: «ای کاش به جای این بچه شیر، توله سگی می‌آوردی... تنها یک شیر در این حصار جا دارد... و آن منم» (همان: ۷۸). اما از آن‌جا که هیچ نظم اجتماعی ویژه‌ای نمی‌تولند برای همیشه خود را تثبیت کند، مجموعه عوامل و اعمالی که در این زمینه مؤثر بوده‌اند، چنان عرصه را بر ساکنان آن‌جا تنگ کرده و سرکوب و اختناق را به نهایت رسانده‌اند که ساکنان را ناچار به اقدام و انجام واکنشی در برابر آن عوامل می‌کند. قدرت با ایجاد نظم اجتماعی ویژه‌ای، دیگر نظم‌های اجتماعی را طرد کرده و زمینه برآمدن آن‌ها را نیز با کنترل خود، کنار می‌زند. «باغبان باشد یا پيله‌ور، اگر اخته نشده، نباید به حصار من پا بگذارد... نمی‌خواهم هیچ غریبه‌ای به راز شما و این‌جا آگاه شود...» (همان: ۳۷). او با آن ذهنیت مردسالار خود، هر نرینه‌ای را با اخته کردن، از آن توانایی خود ساقط می‌کند و با این کار او را به کنترل درمی‌آورد. پدر با هر عاملیتی در محدوده حصار خود به تندی روبرو می‌شود و آن را کنشی علیه خود می‌داند. اخته کردن نیز یکی از راه‌های سلب عاملیت از ساکنان حصار است که با منفعل کردن آن‌ها همچنان اقتدار خود را در پهنه حصار گسترش می‌دهد. او با مرزهای مشخصی که ایجاد کرده است، جدا از آن‌که کسی حق خروج از آن‌جا را ندارد، بدون اجازه او نیز کسی نمی‌تواند وارد حصار شود. پسر بزرگ خانواده که از این نظم حاکم بر حصار به ستوه آمده است، در پی آن است تا با کنشی که برای آن خود را آماده کرده است، این نظم را بر هم بزند و نظم دیگری را جایگزین آن کند.

#### ۴-۶- قدرت و هویت

پدر در همه گفته‌ها و خطبه‌هایش تلاش می‌کند براساس گفتمان غلب، بیانات خود را ارائه دهد و آن را تقویت کند؛ «باید بزرگ‌تر شوید تا بفهمید من چقدر شما را دوست داشته‌ام و همه تف و فحش‌هایم چه حکمتی داشته است. تا نمیرم قدم را نمی‌دانید و گذشته از این، من پدرتان هستم... فقط من هستم که می‌دانم خیر و صلاح شما در چیست. بنده حق ندارد که از خدای خودش سؤال کند که چرا گرسنه و تشنه‌اش می‌گذارد، چرا سیلاب و آتشفشان و طوفان و گردباد برایش می‌فرستد... و چرا این‌جا سرماست و آن‌جا گرما...؟ بچه هم همین‌طور... حق ندارد از فرمان پدرش سرپیچی کند...» (حسن، ۱۳۹۳: ۲۶). فرمانروایی مقتدر در پس این گفته‌ها نقش می‌زند که در زبان و لحن او پدیدار است و برای تثبیت قدرت و جایگاه ویژه‌اش، هر چیزی را دست‌انویز خود قرار می‌دهد. در این بند، پدر با زیان و لحنی سرزنش‌آمیز، کلی‌نگرانه، ترحم‌انگیز، پدرمآبانه، یکجانبه و موعظه‌گرانه تلاش می‌کند نظم گفتمانی خود را به معیارهایی که در نظر دارد، نزدیک‌تر کند. در گزاره آغازین «باید بزرگ‌تر شوید تا بفهمید»، او ابتدای سخنانش این ذهنیت را القا می‌کند که اکنون در این سن و سال نمی‌تواند درکی از این وضعیت داشته باشند و جدا از خواست و چهارچوب گفتمانی او، هرگونه بینش و دریافتی که دارند اشتباه و محصول ناپختگی و نادانی آن‌هاست. پدر، دانایی را با سن و سال برابر می‌داند

و به این دلیل که او از آن‌ها بزرگ‌تر است، آن را دستاویزی قرار داده است تا حرف خود را به کرسی بنشانند و پاسخی دریافت نکنند. این در حالی است که بزرگ‌ترهایی، از جمله مادران، وجود دارند که با آن‌ها از دری دیگر درمی‌آید و منطقی دیگر را برای تحمیل گفته‌های خود به کار می‌بندد. برای نمونه، با استفاده از گفتمان دینی و باورهای آنان، اعمال خود را توجیه می‌کند و جایی برای پاسخ‌گویی و مسئولیت خود در قبال مادران باقی نمی‌گذارد. «می‌دانید سلیمان پیغمبر... ابراهیم چند تا زن داشتند...؟ هر مردی در حصار که خودش ساخته پیغمبر است...» (همان: ۱۸). او از آن‌جا که فضاهای داخل حصار را به کنترل خود درآورده است و در همه جایی به صورت محسوس یا غیرمحسوس حضور دارد، می‌گوید: «تا نمیرم قدم را نمی‌دانید»؛ یعنی زمانی که نباشد، در پی این حجم زیاد از حضور، خلأ بزرگی پدید می‌آید که گریبان آن‌ها را می‌گیرد و جایگزین کردن آن آسان نیست.

در هر گفتمان، یک دوگانه من و دیگری وجود دارد که مرزها و محدوده‌های درون‌گفتمانی را مشخص می‌کند؛ پدر با گفتمان برساخته‌اش در یک طرف قرار دارد که خود را مالک آن‌چه در آن وجود دارد، می‌داند؛ فرزندان نیز که جزئی از این گفتمان‌اند، پدر گفتمان غلب را از طریق زبان به آن‌ها انتقال می‌دهد و آن را بازتولید می‌کند و در نتیجه به آن‌ها هویت می‌بخشد. او در گفتار خود به مجموعه‌ای از موارد مانند اطاعت کردن، اعتراض نکردن، پدرانگی، جایگاه رفیع خود، دلنایی و دستوراتش اعتبار ویژه‌ای می‌دهد و امتیازی مثبت قایل می‌شود و برای مواردی دیگر، از جمله درک نادرست فرزندان، سرپیچی، بی‌وفایی، تخطی از هنجارها، بی‌احترامی، خواست‌ها و پرسش و مواردی از این دست امتیازی منفی در نظر می‌گیرد و به حاشیه می‌راند. «خیلی سخت است که مرد بدون تازیانه به میان خانه و بچه‌های خودش بیاید» (همان: ۲۵). این جمله بینامتنیت بسیار نزدیکی با این گزین‌گویی مشهور نیچه دارد که می‌گوید: «به سراغ زنان می‌روی؟ تازیانه را فراموش نکن!» (نیچه، ۱۳۸۵: ۹۷). پدر از آن‌جا که ذهنیتی فاشیستی دارد، با هر خواسته‌ای روبرو می‌شود و هیچ گفتگویی را نمی‌پسندد و نمی‌خواهد سخنی بشنود و از او سؤالی پرسیده شود. این دیکتاتوری که خود آن را تجربه کرده و با آن بزرگ شده است، منش و بینش او را شکل داده است. او در جهت اعتلای نسخه مدیریتی خود، از هیچ اقدامی رویگردان نبوده و تا جایی که توانسته این وضعیت را گسترانیده است؛ به نحوی که خود را خدای آنان می‌خواند و هرگونه رابطه‌ای را طبق این ذهنیت و رویکرد تعریف می‌کند. «من شما را از شهرها و روستاهای دیگر دور کردم تا اخلاق و رفتارشان همانی باشد که من می‌خواهم...» (حسن، ۱۳۹۳: ۱۹). سلطه حاکم بر حصار با تکصدای کردن زبان و کنترل پیامدهایی که حاصل این تک‌صدایی‌اند، برای ساکنان آن‌جا رنج و فلاکتی مضاعف به بار می‌آورد. در واقع او با این سخنان که روزهای متمادی ایراد می‌کند، در پی آن است که توطئه‌های پنهان را خنثی و گفتمان غالب را هرچه بیشتر تقویت کند. به این ترتیب، همه این موارد که ساکنان حصار را در تنگنای روزافزونی قرار می‌دهد، زمینه‌ساز شکل‌گرفتن جبهه‌ای در مقابل پدر می‌شود و پسر بزرگ خانواده آن را نمایندگی می‌کند. فرزندان اگرچه در این حصار به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، اما آگاهی و اطلاعات آن‌ها محدود به حصار نیست و جدا از آن‌ها افرادی از بیرون حصار (همسران) به داخل حصار می‌آیند و با خود از دنیای بیرون، اخبار و آگاهی‌هایی می‌آورند، فرزندان هم با درک و دریافت خود و نیازهایی زیستی و عاطفی که به طور مداوم بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد، با گذشت زمان به درک بیشتر و عمیق‌تری از این وضعیت دست پیدا می‌کنند. همچنین یکی دیگر از این دسته موارد که ناخواسته آن‌ها را برای دستیابی به حقوق اولیه

انسانی خود آگاه می‌کند، خود پدر است. فرزندان، پدر را می‌بینند که خود را از همه آنان برتر و والاتر می‌داند و همه حقوقی برای خود قایل است و هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد؛ او خود را مالک آنها و هر چیز دیگری که در این قلمرو است، می‌داند. این مورد خود نشان از این امکان دارد که آنان نیز می‌توانند از چنین حقوق و جایگاهی برخوردار شوند. از آنجا که پدر، راه را بر هر گفتگویی بسته است و برای احقاق این حقوق، راهی جز حذف او از این عرصه نمانده است، ساکنان در پس ذهنشان این گزینه را می‌پروراند و در این باره هم نظراند.

گفتمان حاکم بر حصار که گفتمان غالب محسوب می‌شود و همچنین گفتمانی که به شیوه‌ای نامحسوس در ضدیت با گفتمان غالب در حال شکل گرفتن است، هر کدام هویت ویژه خود را برای سوژه‌ها تولید می‌کنند و برسازنده هویتی‌اند که در تضاد با یکدیگر قرار دارند. موضعی که ساکنان حصار با نمایندگی پسر بزرگ خانواده می‌گیرند، در تضاد با گفتمانی است که به صورت عینی درآمده و تثبیت شده است. گفتمان غالب توانسته است هویت سوژه‌ها را طبق چهارچوب خود مفصل‌بندی کند و برسازد؛ اما همان‌طور که هیچ گفتمانی نمی‌تواند خود را به کلی تثبیت کند، در شکافی که در گفتمان پدید می‌آید، سوژه‌های تازه‌ای با موضعی دیگر به وجود می‌آیند و هنگامی که به این موقعیت دست پیدا می‌کنند، معنا می‌یابند. قدرت در محدوده حصار، از بالا به پایین اعمال می‌شود و یک نفر در رأس هرم است که به عنوان تنها مرجع اراده و خواست، این مجموعه را اداره می‌کند. ساکنان حصار از این مسأله آگاه‌اند که هر خواسته‌ای داشته باشند و هر تصمیمی که بگیرند، با وجود پدر راه به جایی نمی‌برند و او مانع بزرگی بر سر هر راهی است که خود بانی آن نباشد. در حصار، به عنوان جهان وجودی و زندگی ساکنان آنجا، تنها یک راه و یک شیوه زندگی وجود دارد که پیشاپیش توسط پدر برای هر کسی تعریف و تعیین شده است. دستیابی به هر نسخه دیگری از زندگی، در آنجا غیرممکن است و گفتمان غالب هرگز چنین صورت و دیگری‌ای را بر نمی‌تابد. پسر بزرگ که به سبب تخصص ایجاد شده، به تدریج هویت تازه‌ای به خود می‌گیرد و در مرحله تصمیم قرار می‌گیرد، به این ترتیب زمینه برای کنش او ایجاد می‌شود. یعنی سوژه، عاملیتی را در خود می‌بیند که می‌تواند دست به اقداماتی برای تغییر وضع موجود بزند و تأثیرگذار باشد. اگرچه او به خوبی از این مسأله آگاه است که در برابر گفتمان غالب بسیار ضعیف و به نسبت آن از امکانات بسیار کمی برخوردار است؛ اما عاملیت خود را زمانی که تصمیم می‌گیرد و دست به اقدام می‌زند، بروز می‌دهد.

از آنجا که هیچ گفتمانی نمی‌تواند خود را به شیوه‌ای تثبیت کند که تنها گفتمانی باشد که غلبه خود را همیشه داشته باشد، پدر در آن وضعیت هم که هر چیزی را در کنترل دارد و به هر موردی رسیدگی می‌کند، همچنان بیم آن دارد در مقابل او جبهه‌ای درست شود و آن پایگاه و جایگاهی که برای خود ساخته است، دچار خلل شود؛ بدین سبب، همچنان این تصور را در پس ذهن خود دارد و برای کنترل آن می‌کوشد. با برآمدن گفتمان تازه، دیگر آن وجهه و سلطه پیشین به این صورت باقی نخواهد ماند و رقیبی در برابر او قد علم خواهد کرد و صورتی دیگر از ساختاربنندی را در حصار پیاده خواهد کرد. از این‌روست که هر نگاه و نظر دیگری را به تندی سرکوب می‌کند و در راه هر گفتگو و ارتباطی که به این امر بیانجامد، می‌بندد.

مادران که از وضع بچه‌های خود ناراضی‌اند و دایم آن را گوشزد می‌کنند، یکی از نمودهای زمینه‌ساز تولید گفتمان تازه‌اند که با خود هم‌نظری و موافقت افراد دیگر را به دنبال دارد. آن‌ها سرانجام خود را ابزاری در دست پدر خانواده می‌دانند که به هر خواسته‌ای او تن داده و آن را به اجرا درآورده‌اند. پدر، این اعتراض‌ها و خواسته‌ها را می‌بیند و این نشانه‌ها را در حصار می‌خواند اما همچنان با آن رویه و روال پیشین خود، همه چیز را توجیه می‌کند و به حاشیه می‌راند. نعره‌هایی که در پاسخ آن‌ها و هنگام صحبت کردن می‌کشد نیز نشان از آن سلطه همه‌گیر اوست که صدایی بلندتر از او در این حصار وجود پیدا نمی‌کند و سلطه خود را در جنبه‌های متفاوت همه کنش‌هایش بازنمایی می‌کند. در میان نعره‌هایش که همراه با بایدها و نبایدهاست و همیشه به مقایسه کردن خود با آن‌ها توجه دارد، قصد دارد تا این فاصله‌ها را حفظ و این فرمان‌پذیری را در آن‌ها نسبت به خود نهادینه کند. آن جایگاهی که او برای خود بر ساخته است، از لحاظ سطح و رابطه با جایگاه افراد دیگر، فاصله بسیار دارد و این نابرابری در نعره‌ها و شیوه سخن گفتن و دیگر کنش‌های او بازنمایی می‌شود. در اثر این نابرابری‌ها و فاصله‌ها، پسر و دیگر ساکنان حصار نمی‌توانند آن‌چه را که در ذهن دارند به صورت مستقیم با پدر در میان بگذارند و از ابراز آن بیم دارند. آن‌ها، هیچ تغییری را در زندگی خود و در آینده نمی‌بینند و در هر نقش و جایگاهی که گفتمان غالب برای آن‌ها تعیین کرده است، باقی می‌مانند. تکرار، روزمرگی و این زندگی قالب‌بندی شده که به سلطه گفتمان غالب بیش از پیش دامن می‌زند، از طرف دیگری آنان را برمی‌انگیزاند که چاره‌ای برای این وضعیت بیندیشند. پسر، از آن‌جا که هم مرد است و هم از فرزندان دیگر بزرگ‌تر است، نسبت به افراد دیگر امتیاز بیشتری برای جانشینی پدر دارد اما هرگز در پی ادامه زندگی در این شرایط و وضعیت و جانشینی پدر نیست. او در پی انقلابی ساختاری و بنیادین است و آزادی خود و خانواده‌اش را به هر انتخاب دیگری ترجیح می‌دهد.

#### ۴-۷- قدرت و سوژه

زمانی که پدر به سفر می‌رود، پسر نقشه آزاد کردن همه حیوانات و پرنده‌های داخل حصار را در سر دارد و این را با فرزندان دیگر در میان می‌گذارد و آنان هم همراه با او دست به آزاد کردن آن‌ها می‌زنند اما هیچ یک از آن‌ها فرار نمی‌کنند چون به آن وضعیت خو گرفته‌اند. او هنگام آزاد کردن آن‌ها به فرزندان دیگر می‌گوید خودمان نیز همین امشب حصار را ترک کنیم و به جایی دیگر برویم؛ اما در این کار موفق نمی‌شود. «بی‌گمان اگر برویم به جایی خواهیم رسید. مگر ممکن است در بیرون از حصار، دنیا ویران و به آخر رسیده باشد؟» (حسن، ۱۳۹۳: ۵۵). آن‌ها نیز مانند بلبل‌ها و دیگر حیوانات حصار، نمی‌توانستند آن‌جا را ترک کنند و خود را رها ببینند. هیچ جنبه‌ای در آن حصار، اختیار خود را ندارد و در قالب تنگ آن حصار جا خوش کرده است. پسر که قصد رهایی همه را دارد، خود به تنهایی از آن‌جا نمی‌گریزد و به چاره دیگری می‌اندیشد. «من که فرزند ارشد خانواده بودم، نمی‌توانستم مادران، برادران و خواهرانم را زیر دست چنین درنده‌ای رها کنم» (همان: ۳۹). این ناهمراهی‌ها با پسر بزرگ خانواده، او را ناچار می‌کند به راه و اقدام اساسی‌تری بیندیشد تا بازگشت از آن ممکن نباشد؛ همچنین سبب شده است تا او نقش فعال‌تری نسبت به افراد دیگر ایفا کند و از آنان فاصله بگیرد. ساکنان حصار و همه موجودات دیگر، نماد مردمی سرگردانند که خود نسبت به آن‌چه می‌خواهند آگاهی کافی ندارند و عاملیت خود را از دست داده‌اند. پسر که از این شرایط آگاه است و می‌داند آن‌ها نمی‌توانند او را همراهی کنند، به خود تکیه می‌کند و در پی راهکاری است تا خود به تنهایی آن را عملی کند. «فقط من می‌بایست او را می‌کشتم و وقتی هم کشتمش، تنها من نابود شدم» (همان: ۴۴).



هژمونی قدرت و سلطه پدر، چنان همه آنان را به کنترل درآورده که هر اراده‌ای برای زندگی و اقدام به تغییری را در آن‌ها پس رانده است و تنها منتظراند کسی برای آن‌ها کاری بکند و آن‌ها را نجات دهد. این صورتبندی از اندیشه و ذهنیت عام آن‌ها، رعایت بی‌چون و چرای آن نظم گفتمانی در راستای خواست قدرت است و تضاد و مخالفتی با چهارچوب حاکمه در پی ندارد. در نتیجه آن‌چه که خلاف آن رویه معمول روی دهد یا با آن همسو نباشد، برای آنان در حکم امری ناهمگون، نامشروع، فرعی و بی‌پایه و اساس است و در نهایت محکوم به شکست، تلقی می‌شود. پسر که در دل حصار بزرگ شده و از همه نظر بر آن‌چه در این حصار می‌گذرد آگاه است، پیش از کنش نمادین خود، هیچ کس را از آن آگاه نمی‌کند تا مبدا هژمونی پدر و اقتدارش، بر یکی از افراد آن‌جا غلبه کند و نقشه‌اش را نقش بر آب کند. او می‌داند که در مقابل گفتمان تک‌صدای قدرت در حصار، توانایی چندانی ندارد و باید همیشه این مورد را در نظر داشته باشد؛ زیرا فاش شدن این راز، مجازات سنگینی در پی دارد و ممکن است جان خود را در این راه از دست بدهد؛ چون پدر به عنوان یگانه قدرت حصار، از هیچ مجازاتی روی‌گردان نیست، بویژه اگر در رابطه با او و نظام بر ساخته و خودمحورش باشد.

بعد از مرگ پدر، همگان دست از حمایت پسر بزرگ خانواده برمی‌دارند و به او پشت می‌کنند. نظم گفتمانی پیشین از هم پاشیده است و نظم دیگری که بتواند به سوژه‌ها هویت ببخشد و جایگاهی برای آن‌ها مشخص کند، شکل نگرفته است. پسر که در درجه اول به عنوان متهم و عامل این وضعیت، در نظر اهالی حصار نقش بسته است، به دلیل همراهی نکردن آن‌ها، نتوانسته است خلاءهای موجود را پر و گفتمان تازه را تثبیت کند. در این وضعیت نیز، ساکنان حصار هیچ عاملیتی از خود نشان نمی‌دهند و همچنان چشم به راه مانده‌اند. آن‌ها ایده‌ای برای تغییر به وجود آمده ندارند و از آن‌جا که در گذشته مانده‌اند، هر وضعیتی را با گذشته خود مقایسه می‌کنند و به آن غبطه می‌خورند. پسر با درک این شرایط، سرخورده می‌شود و پس از آن‌که همه را در مخالفت با خود می‌بیند و هر کسی به گونه‌ای او را سرزنش می‌کند، زیر بار این هجمه از اتهام و سرزنش، به گور پدر پناه می‌برد.

هویت سوژه که با کنش‌های خود یکپارچگی و انسجام بیشتری پیدا می‌کرد، در نهایت این تضاد حاصل از وضعیت ایجاد شده، هویتی گسیخته و پاره‌پاره را برای او رقم می‌زند. آنچه پدر در قالب گفتمان پیشین، در کلیت حصار پیاده کرده بود، سوژه‌هایی غیرعامل، خنثی، وابسته، مطیع و بی‌اراده بر ساخته بود و با نهادینه شدن این ویژگی‌ها، توانسته بود گفتمان قدرت را هرچه بیشتر و گسترده‌تر در دل حصار و ساکنان آن‌جا عمق بخشد؛ اما این ویژگی‌ها در وجود پسر بزرگ خانواده، با هویت تازه‌ای که پیدا می‌کرد و روز به روز در او در حال اوج گرفتن بود، کم‌رنگ می‌شد و زمینه را برای کنشی تازه فراهم می‌آورد. این هویت‌بخشی، اراده‌ای در پسر زنده می‌کند که ساکنان دیگر بدان دست نمی‌یابند و این عاملیت در آن‌ها به وجود نمی‌آید. این عاملیت‌ها در رمان بسیار بازنمایی شده است؛ بیشترین کنش‌ها در مقابل سلطه پدر، توسط پسر انجام می‌شود و به طور مداوم در پی چاره‌جویی و دستیابی به اهدافش است. «تلاشم بیش از یک سال طول کشید. شب‌های زیادی خواب را از چشمان خود دور کردم تا همه گوشه و کنار حصار را واریس کنم. یک شب دسته‌کلید همه قفل‌ها را، کلید دروازه حصار، طویله، گنج، نان‌دانی و همه اتاق‌ها را از پدرم دزدیدم» (همان: ۵۱). کلید که استعاره‌ای از راه چاره است و پدر، همه آن‌ها را در دست خود دارد، یکی دیگر از آن انگیزه‌هایی است که پسر را

برای کنش در این زمینه تحریک می‌کند. در واقع، او به این دریافت می‌رسد که راهی دیگر و وضعیتی دیگر غیر از وضع موجود می‌تواند رقم بخورد و گفتمان غالب نمی‌تواند به صورت تمام و کمال، خود را تثبیت کند. همچنین، به این سبب که پسر بزرگ خانواده، پدر را الگوی خود قرار نداده است و دوست ندارد شبیه او باشد، چاره‌جویی‌های او در تقابل با رفتار پدر قرار دارد و بسیار برابری خواهانه و دلسوزانه است. او ابتدا شورش را به پا می‌کند و دست به رهاسازی همه از جمله حیوانات و پرندگان می‌زند؛ اما از این کار، راه به جایی نمی‌برد و نتیجه‌ای حاصل نمی‌کند؛ بعد از آن نقشه نهایی را می‌کشد و ضربه نهایی را وارد می‌کند.

وقتی گفتمان غالب در حصار، به وجود می‌آید و ثباتی نسبی برای خود فراهم می‌کند، معنای ویژه خود را می‌سازد و تقابل معنا همیشه در گفتمان‌ها در جریان است. در کل، زندگی و دیگر زیرمجموعه‌های آن، مانند آزادی، خانواده، احترام، رابطه، جنسیت و مواردی از این دست، در گفتمان قدرت در حصار تعریف ویژه خود را دارند و تا حد زیادی تثبیت شده‌اند. پسر بزرگ خانواده که در تقابل با این معانی و تعاریف، معنای تازه خود را به میان می‌آورد و تعریف دیگری از زندگی به دست می‌دهد، گفتمان تازه‌ای که در پی شکل دادن به آن است، چهارچوب ویژه خود را پیدا می‌کند و در تضاد با تعاریف و معانی پیشین قرار می‌گیرند. او به سبب اختناق و خفقانی که سراسر حصار را فرا گرفته است، نمی‌تواند این تعاریف و معانی را در تقابل با گفتمان غالب بروز دهد و به چالش بکشانند. هنگامی که پدر نیز در حصار نیست، دیگران نمی‌توانند در اتحاد با او به نتیجه برسند؛ زیرا تصور آن‌ها از آزادی به شیوه‌ای سطحی و در حد لذت‌های کوتاه‌مدت خلاصه می‌شود و تنها در پی دستیابی به خواسته‌های فردی خود در تقابل با وضعیت کنونی‌اند. پدر با تثبیت گفتمان خود و گسترش آن در کنار این که توانسته است جایگاه خود را تثبیت کند، از این خرسند است که کسی در پی تصاحب جایگاه او و بدست گرفتن رهبری این حصار نیست. حتی پسرانش را طوری بار آورده است که منش و رفتار او را نداشته باشند و تنها مطیع و وفادار به او باشند؛ اما از آن‌جا که ممکن است این خواسته در میان آن‌ها به تدریج پدیدار و تقویت شود، همیشه در شیوه کنترل و رفتار خود، آن را در نظر دارد. وقتی پسر به کمرش خنجری بسته است، به او می‌گوید تو نیازی به آن نداری و لازم نیست همراهت باشد. پدر که خود همیشه خنجری به کمر دارد، به این سبب که کاربرد آن برای کشتن و ضربه رساندن است، در نظر او لازم نیست کسی آن را به کمر ببندد یا از این وجه ظاهری او تقلید کند. این اقدامات او در راستای تقویت گفتمان غالب و گسترش آن است و زمینه را برای سربرآوردن نشانه‌های گفتمانی تازه در ابتدای امر از میان می‌برد.

در مبحث گفتمان، قدرت، عنصری کلیدی است و در محدوده حصار نیز پخش شده و سراسر آن را در بر گرفته است. پدر با ایجاد مرزبندی‌ها و موازین ویژه‌ای که وضع کرده، پایه‌های این قدرت را در قلمرو خود استوارتر کرده است و سوژه‌ای را تولید می‌کند که همسو با نظام گفتمانی او قرار می‌گیرند و قدرت بیشتری را برایش رقم می‌زنند. در واقع، او توانسته است درک و دریافت ساکنان حصار از واقعیت را شکل دهد و آن را غنا ببخشد. ساکنان آن‌جا نیز در محدوده گفتمان‌های موجود می‌توانند کنش مندی خود را نشان دهند یا سخن بگویند و تا گفتمان تازه‌ای شکل نگیرد و مرز خود را با گفتمان غالب تعیین نکنند، نمی‌توانند فراتر از آن گفتمان‌ها عمل کنند. او از سگ‌های خود، در سطحی گسترده، برای کنترل و اجرای دستوراتش بهره می‌گیرد. همچنین با عینیت بخشیدن به لایه‌های متفاوت گفتمان خود،

توانسته است در میان ساکنان نیز حمایت آن‌ها را جلب کند و به واسطه آن‌ها قدرت خود را گسترش دهد. وقتی نظام حاکم بر جامعه حصار، شیوه‌ای از قدرت و نظم گفتمانی ویژه‌ای برمی‌گزیند و به اجرا درمی‌آورد، در واقع، شیوه‌های دیگر را کنار می‌زند و به حاشیه می‌راند. با طرد گونه‌های دیگر، آن‌ها در سایه می‌مانند و همیشه به عنوان تهدیدی برای گفتمان غالب، محسوب می‌شوند. این صورتبندی از گفتمان و سازوکار آن، به این معنی است که گفتمان غالب در حصار نیز هیچ وقت به تمامی تثبیت نمی‌شود. اگرچه نظم گفتمانی حاکم بر حصار تا حدود زیادی خود را تثبیت کرده است؛ اما ساکنان آن‌جا به تدریج از این وضع خسته می‌شوند و در تقابل با گفتمان غالب، با پیشگامی پسر بزرگ خانواده، زمینه تولید گفتمان تازه را رقم می‌زنند. هویت تازه‌ای که پسر بزرگ خانواده بدان دست می‌یابد و بر تفکر و ذهنیت او تأثیر می‌گذارد، نوع و شیوه کنش‌های او را مشخص می‌کند؛ با این ساختار ذهنی و کنش‌مندی، او رویکرد خود را مشخص می‌کند و مرزبندی‌های خود را رقم می‌زند. از آن‌جا که آنچه در آن طرف مرز قرار می‌گیرد، همانی نیست که در طرف دیگر است، تمایزهای بیرونی و فاصله‌بندی‌ها را نمایان می‌کند. بدون این مرزبندی، تعارض و ناهمگونی اولیه شکل نمی‌گیرد. او با برساخت معانی و تعاریفی دیگر از پدیده‌ها، چهارچوب گفتمانی خود را می‌سازد و از مفاهیم کنونی در گفتمان غالب جدا می‌کند. «دهها دیوار و باروی حصار را خراب می‌کنیم و به شهر و روستاهای دیگر سفر می‌کنیم. به حصار دیگری می‌رویم و با زنان و مردان دیگری آشنا می‌شویم. خواهرانم ازدواج می‌کنند و برادرانم زن می‌گیرند...» (همان: ۴۵). چهارچوب گفتمانی او و عناصر تشکیل دهنده آن، مجموعه اندیشه‌ها، فعالیت‌ها، تلاش‌ها و تصمیم‌هایی است که او همسو با خواسته‌ها و اهدافش بکار می‌بندد. پسر بزرگ، چون به ناپایداری گفتمان‌ها و متغیر بودن آن‌ها پی برده است، با وجود اهمیت ندادن و همراهی نکردن ساکنان حصار، که ایدئولوژی‌های قدرت حاکمه در آن‌ها نهادینه شده است، از آن‌چه در ذهن دارد پا پس نمی‌کشد و فرو نمی‌نشیند. ناهمگونی پسر با ساختار جامعه حصار و رشد روزافزون این حس ناهمگونی، فضا را برای او تنگ‌تر و او را بیشتر از جامعه جدا می‌کند.

گفتمانی که در برابر گفتمان غالب سر برآورده بود و به تدریج جای خود را باز می‌کرد و گسترش می‌یافت، نمی‌تواند خود را تثبیت کند و در نهایت به شکست می‌انجامد. اگرچه سوژه در تولید گفتمان و گسترش آن نقش اساسی دارد؛ اما هنگامی که گفتمانی تثبیت می‌شود، با نبود سوژه تولیدکننده آن نیز، همچنان ادامه می‌یابد و گفتمان به سوژه وابسته نیست. بعد از مرگ پدر، گفتمان قدرت، نه به مانند گذشته، اما همچنان در جامعه حصار، سوژه‌ها آن را بازتولید می‌کنند و نهادهای ویژه این گفتمان، باقی هستند. «دیگر چگونه و چه‌سان زندگی کنیم؟ آخر... ما یاد گرفته بودیم صبح و غروب را با زوزه تازیانه و صدای عصای خیزران و برق خنجر و تف و نفرین و دشنام و اخته کردن آغاز کرده و پایان دهیم» (همان: ۶۷). یعنی جایگاه‌های سوژه برای سوژه‌های متفاوت در نظر گرفته و تعریف شده است و ایدئولوژی‌های گفتمان غالب، خرد همگانی آن‌ها را شکل داده است. با تثبیت این جایگاه‌ها و این شیوه از اعمال قدرت، این گفتمان با این ویژگی‌ها و کنش‌ها شکل گرفته و در نظر افراد ساکن در حصار، حالتی طبیعی به خود گرفته است. گفتمان‌ها یکدیگر را حذف نمی‌کنند بلکه یکدیگر را به حاشیه می‌راندند. گفتمان تازه، از آن جهت که نمی‌تواند هویت، سوژه و نهادهای ویژه خود را همسو با تثبیت قدرت خود تولید کند، در برابر گفتمان پیشین به حاشیه رانده می‌شود. همچنین گروه‌هایی که حاصل تولید سیاسی و گفتمان‌اند و در تثبیت آن نقش دارند، به وجود نمی‌آیند. «با ما چه می‌خواهی بکنی ای فرزند

ارشد حصار... ما از اینجا می‌رویم، همه چیز ارزانی تو... این میراث باید فقط برای تو بماند. حصار می‌گوید که شیرمردی شجاع مانند پدر در آن نباشد، صد بار بهتر است که ویرانه شود... لانه خفاش و جغد شود...» (همان: ۶۸). در این نزاع گفتمانی، در فرایند ساخت گفتمان تازه، به این سبب که فضایی برای روبرو شدن و گفتگو نیست، کمتر زبان به میان می‌آید و کنش‌های غیرزبانی بیشترین کارکرد را دارند. سوژه‌ها در پی رهاشدن از وضع پیشین، برخی از موازین حاکم بر حصار را می‌شکنند و کنار می‌نهند اما به شیوه‌ای عمیق و مدام در پی این تغییر و تحول‌ها نیستند. آن‌ها همان سوژه‌های پیشین‌اند که گفتمان غلب همچنان آن‌ها را در کنترل دارد و هویت تازه‌ای پیدا نکرده‌اند. بنابراین، از آن‌جا که گفتمان دیگری که هویت و جایگاه تازه‌ای برای آن‌ها تعریف کند، شکل نیافته است و انتخاب دیگری ندارند، به گفتمان پیشین پناه می‌برند. «ای خواهران خودفروش... مادران نادان... ای برادران نامرد و سفله... نمی‌دانستم که خودتان خفاش کور و عاشق تاریکی هستید. اگر نه، چرا به درون حصار خزیده‌اید و با وسایل درهم ریخته‌اش بار دیگر لانه و قفس و زنجیرها را برای خودتان از نو می‌سازید.» (همان: ۷۹).

سوژه‌ها در فاصله زمانی به هم خوردن نظم گفتمانی پیشین، مدتی همچنان در میان این دو گفتمان سرگردان می‌مانند و جدا از جایگاه‌های پیشین سوژه، در گفتمان تازه، جایگاهی برای پرکردن نمی‌یابند و گذار از گفتمان پیشین به تعویق می‌افتد. «با چشمانی پر از کینه و دور از محبت به من خیره می‌شدند... می‌گفتند: «درود بر تو ای برادر دلیر، نفرین بر تو ای سفله پدرکش» (همان: ۶۶). آن‌ها که از پیش هم عاملیتی از خود بروز نمی‌دادند و پسر را ناچار کردند خود به تنهایی دست به اقدام بزنند، حال نیز او را عامل این وضعیت بی‌ثبات می‌دانند. «ای برادر ناپاک ما... ای فرزند جسور و فرصت‌طلب... تو بر ما و خودت چه کردی؟ به دادمان برس... چه بر سر پدر شجاع و دلیرمان آوردی؟ چه بر سر شوهر بزرگواریمان آوردی؟... می‌بینی که حصار بدون او سوت و کور است» (همان: ۶۷). ساکنان حصار، به این سبب که ساختار قدرت در گذشته، معنای ویژه خود را برای آنان تولید کرده و انسجامی به آن‌ها بخشیده بود، اکنون با فاصله گرفتن از آن وضعیت و سست شدن آن، چهارچوب نظام‌مند دیگری را که نظم گفتمانی تازه‌ای برای آنان رقم بزند، در اختیار ندارند. «نه اینجا می‌مانند و آرام می‌گرفتند و نه برای همیشه کوچ می‌کردند. لحظه‌ای کوچ می‌کردند و لحظه‌ای دیگر برمی‌گشتند...» (همان: ۶۸). حصاریان که در ابتدا در تولید گفتمان تازه نقش چندانی نداشتند، اکنون در گسترش و تثبیت آن نیز نقشی ندارند و هر پدیده و امری را با نمونه‌های آن‌ها در گذشته مقایسه می‌کنند. گورکن نیز که تهدید بزرگی برای پسر به شمار می‌آید، با فرصت‌طلبی‌ها و باج‌خواهی‌های خود در تضعیف گفتمان تازه و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های پسر، سبب می‌شود این گفتمان، زودتر به قهقرا کشیده شود. «اگر مرا عصبانی کنی، همه حصارهای دیگر را بر تو می‌شورانم» (همان: ۷۱). پسر هرچه تلاش می‌کند تا خود را از این وضعیت برهاند و آن را به نتیجه برساند، نمی‌تواند رویکرد و دیدگاه آنان را از آنچه نسبت به او شکل گرفته است، به ورطه‌ای دیگر بیاندازد و خود را از دست سگ‌های پدر، که در پی مجازات اویند، رها کند. پدر همیشه درباره سگ‌هایش این جمله را می‌گفت: «این سگ‌ها روح من‌اند...» (همان: ۷۳). همه چیز ضد اوست و گفتمان پیشین هنوز در لایه‌های حصار در تضاد با اقدامات او در جریان است و سوژه در برابر آن بسیار ضعیف است و در نزاعی نابرابر قرار دارد. «تف بر آن طبیعتی که دست ناپاکش را در دست پدرم گذاشته و به من خیانت می‌کند...» (همان: ۷۸).

ایدئولوژی‌های گفتمان قدرت، همچنان در لایه‌های گوناگون جامعه نفوذ و با گذر زمان در این لایه‌ها رسوب می‌کنند. برای این‌که این ایدئولوژی‌ها کنار زده شوند، باید گفتمان تازه در فرایند تثبیت خود، آن‌ها را کنار بزند و به حاشیه براند. «نفرین بر خون پدر که بر دست‌هایم ماسیده و با هیچ آبی پاک نمی‌شود... هیچ تیزی آن را نمی‌زداید...» (همان: ۷۳). پسر نیز با این هجمه از مخالفت و بدگویی، به این نتیجه می‌رسد که ادامه این راه، ممکن نیست. همچنین از آن‌جا که چاره دیگری نمی‌یابد و همه چیز را از دست داده است، در نهایت ناتوانی می‌گوید: «اگر می‌دانستم سرنوشت چنین است... صد بار تأمل می‌کردم، پیش از آن که خنجر اول را فرود بیاورم...» (همان: ۷۱). پسر، خود نیز در راستای ضدیت با گفتمان جدید، از آن‌جایی که نتیجه‌ای در پی نداشته است و ادامه آن به نابودی خودش می‌انجامد، از آن رویگردان می‌شود و دست به دامان پدر و گفتمان پیشین می‌شود: «چهار انگشت دست راستم پوسیدند و ریختند... به جز انگشت اشاره‌ام که آن را هم روی سنگی گذاشتم و با سنگی دیگر، چون سر توله ماری قطعش کردم... آخرین انگشت از آن دستی که دسته خنجر را گرفت و بر کتف چپ پدر فرو کرد...» (همان: ۷۸). او از آنجا که گزینه و انتخاب دیگری برای خود نمی‌بیند، ناچار می‌شود به حصار و مزار پدر پناه ببرد و آن را تنها مأوایی می‌داند که می‌تواند او را پناه دهد. «انگار کره زمین یک قطبش گورستان است و قطب دیگرش حصار...» (همان: ۸۰).

### ۵- نتیجه‌گیری

گفتمان قدرت با تک‌صدا کردن زبان و جامعه و سرکوب گفتگو و ارتباطات دیگر، در جهت گسترش قدرت و تثبیت هرچه بیشتر آن گام می‌نهد و در ساخت جامعه و سوژه‌ها تأثیر فراوانی دارد و در هر جامعه‌ای، سوژه‌های همگونی را پدید می‌آورد که می‌توان آن‌ها را در یک گروه دسته‌بندی کرد. از آن‌جا که هر گفتمانی در پی برساخت معانی و سوژه‌های خاص خود است، هویت سوژه‌ها و چهارچوب اندیشه آن‌ها را در راستای گفتمان غالب برمی‌سازد و به صورت سیستماتیک از طریق نهادها و زیرمجموعه‌هایش این روند را کنترل می‌کند. گفتمان قدرت در این داستان که از جنس سلطه است، با تلاش مداوم خود سعی دارد تا زمینه پدیدآمدن گفتمان‌های تازه را از میان بردارد و با هژمونی فراگیر خود، قدرت و حاکمیت خود را به طور روزافزونی تثبیت کند. به این سبب که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به تمامی خود را به تثبیت برساند و تنها گفتمانی باشد که صورتی نهایی به خود بگیرد، در این رمان در تقابل با گفتمان غالب، نشانه‌هایی از گفتمان تازه سربرمی‌آورد و به تدریج زمینه برای شکل‌گیری آن فراهم می‌شود. ابتدا این نشانه‌ها در فضاهایی که اقتدار و کنترل گفتمان حاکم کم‌رنگ است و خواست مشترکی در میان سوژه‌ها در تقابل با گفتمان غالب وجود دارد، خود را نمایان می‌کند؛ اما به این سبب که این تقابل نمی‌تواند خود را سازمان دهد و سوژه، شخصیت اول داستان، نمی‌تواند آن‌ها را با خود همراه سازد، به تنهایی دست به اقدامی می‌زند که در نهایت او را عامل و مسبب اوضاع به دست داده شده می‌داند. اگرچه با کشتن پدر به دست پسر بزرگ خانواده و حذف رأس هرم قدرت، گفتمان غالب را تا حدود زیادی از هم فرو می‌پاشد، اما نمی‌تواند گفتمان دیگری را جایگزین کند و هویت تازه‌ای با توجه به گفتمان تازه برای سوژه‌ها تعریف کند و نهادهایی برای حفظ این گفتمان تشکیل دهد. ساختار گفتمان پیشین همچنان در جامعه حصار پابرجاست و از آن‌جا که سوژه در گفتمان اسیر است و وابسته به آن است، تا زمانی که گفتمان دیگری نتواند خود را تثبیت کند، انتخاب دیگری برای سوژه وجود ندارد. در نتیجه، نظم گفتمانی پیشین اگرچه هنوز برقرار است، اما نمی‌تواند به مانند گذشته، جامعه را اداره کند و نظم دیگری نیز نتوانسته است جای آن را بگیرد.

منابع

الف: فارسی

- آسابرگر، آرتور. (۱۳۹۸). تحلیل گفتمان کاربردی: فرهنگ عامه، رسانه‌ها و زندگی روزمره. ترجمه حسین پاینده. چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- پالتریج، برایان. (۱۳۹۹). درآمدی بر تحلیل گفتمان. ترجمه طاهره همتی. چاپ دوم، تهران: نشر نویسه پارسی.
- پشبادی، یدالله و همکاران. (۱۳۹۶). «بررسی و تحلیل اندیشه‌های شیرزاد حسن (بر اساس منتخب آثار داستانی وی)». پژوهشنامه ادبیات کردی. سال سوم، شماره ۴، صص. ۸۵-۳۱.
- تیلور، استفانی. (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان چیست؟ ترجمه عرفان رجبی و پدرام منیعی. تهران: نشر نویسه پارسی.
- حاجلی، علی. (۱۳۹۴). «فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان». فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات. سال دوازدهم، شماره ۴۲، بهار ۱۳۹۵، صص. ۸۷-۶۳.
- حسن، شیرزاد. (۱۳۹۷). حصار و سگ‌های پدرم. ترجمه مریوان حلبچه‌ای، تهران: نشر چشمه.
- خندان مهابادی، رضا. «سلطه در سایه حصار، تحلیل داستان بلند حصار و سگ‌های پدرم». وبلاگ محک روز. <http://mahakerooz.blogfa.com/post/8> (تاریخ دسترسی، ۲۰ دی ۱۴۰۰).
- صالحی‌زاده، عبدالهادی. (۱۳۹۰). «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو؛ روش‌های تحقیق کیفی». معرفت فرهنگی اجتماعی. سال دوم، شماره سوم، صص. ۱۴۱-۱۱۳.
- صنعتی، محمد. (۱۳۹۰). «ادیپ ما و ادیب آنها؛ روایتی از خودکامگی و پدرکشی در فرهنگ مرگ». سایت فرهنگ و روانکاوی. <https://www.mohammadsanati.net/1390/t/psychoanalyticalthought/484> (تاریخ دسترسی، ۲۰ دی ۱۴۰۰).
- فتاحی، مهدی. (۱۳۸۷). «گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو». دانشنامه. صص. ۷۵-۶۳.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. ترجمه فاطمه شایسته‌پیران، شعبان‌علی بهرام‌پور و دیگران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کرمانی، محسن و ابوالفضل دلآوری. (۱۳۹۵). «از ایدئولوژی تا گفتمان: سوژه، قدرت و حقیقت». فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۶، شماره ۷۴، صص. ۱۴۶-۱۰۹.
- لاکلائو، ارنستو. (۱۴۰۰). پوپولیسیم: درباره عقل پوپولیستی. ترجمه مراد فرهادپور و جواد گنجی. تهران: نشر مرکز.
- لاکلائو، ارنستو و دیگران. (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان سیاسی. گردآوری و ترجمه امیر رضایی‌پناه و سمیه شوکتی‌مقرب. چاپ دوم، تهران: انتشارات تیسرا.
- معمدینیا، معصومه. (۱۴۰۰). «در جستجوی آزادی یا گریز از آن: تحلیلی روانکاوانه از رمان حصار و سگ‌های پدرم». پژوهشنامه ادبیات کردی. سال ۷، شماره ۱، پیاپی ۱، صص. ۳۸-۲۳.
- میلز، سارا. (۱۳۹۲). گفتمان. ترجمه فتاح محمدی. تهران: هزاره سوم.
- نیچه، فریدریش. (۱۳۸۵). چنین گفت زرتشت. ترجمه مسعود انصاری. تهران: انتشارات جامی.

هوارث، دیوید. (۱۳۹۷). *گفتمان*. ترجمه احمد صبوری. تهران: آشیان.

— (۱۳۷۷). «نظریه گفتمان». ترجمه علی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره دوم، صص. ۱۵۶-۱۸۳.

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیس. (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

#### ب: کردی

حسین، شیرزاد. (۱۳۹۹). *حسار و سه‌گه‌کانی باوکم*. چاپی سیپهم. که‌ره‌ج: مانگ.

ره‌حیمیان، محمه‌د. (۱۳۸۳). «کیش‌یه مه‌عریفه و تراژیدیای نانا‌ماده‌گی له رۆمانی حسار و سه‌گه‌کانی باوکم». *دوو‌ه‌فته‌نامه‌ی رۆژمه‌لات*، سالی یه‌که‌م، ژماره‌ی ۵.

سه‌جادی، به‌ختیار. (۱۳۸۰). «سووژهی کوردی و چه‌شنه‌کانی باوک له حسار و سه‌گه‌کانی باوکم-دا»، *گۆفاری ده‌ق*؛ س. ۲، ژ. ۲، ل. ۱۷۴-۱۵۱.

می‌نبه‌ری، سروه و شه‌هین حه‌یده‌ری. (۱۳۹۷). «ئیدیۆم له وه‌رگێپ‌اندا: هه‌لسه‌نگاندنی به‌راورد کارانه‌ی سی و وه‌رگێپ‌انی فارسیی حسار و سه‌گه‌کانی باوکم». *پژوهشنامه ادبیات کردی*. دوره چهارم، شماره ۶، صص. ۹۳-۱۱۹.